

مشارکت اجتماعی زنان در دوره مشروطه

اکرم شایگانی



زنان ایران در نهضت مشروطیت که جامعه ایران را تکان داد، تنها و بی‌اعتنا و منفعل نبودند، بلکه همانند مردان به جنب و جوش درآمدند، به طوری که باید گفت از این تاریخ بیداری واقعی زنان آغاز شد.

تا قبل از دوران قاجاریه از حرکت جمعی زنان و نقش آنها در تحولات اجتماعی - سیاسی اطلاعات مورد استنادی وجود ندارد. چند موردی که در کتابهای تاریخی آمده است، مربوط به نقش آنها در حمایت از سربازان در جنگ با دشمنان است.

برای مثال، در جنگهای طولانی ایران و عثمانی در زمان صفویه، زنان آذربایجان لباس جنگ پوشیده و وارد میدان می‌شدند. همین که قشون عثمانی به شهر حمله می‌آوردند، زنانی که در شهر مانده بودند از بالای بام بر سر آنها آب جوش می‌ریختند (صابری شمیرانی، مشارکت سیاسی زنان در ایران).

در دوران قاجاریه، آغاز حرکت جمعی و مشارکت زنان را باید به دو دوره تقسیم کرد. نخست دوره‌ای که زنان به علل نارضایتی‌های سیاسی - اجتماعی ناشی از ضعف دولت در برابر دولت‌های استعمارگر خارجی و حکومت استبدادی داخلی به دنبال مردان و به هدایت و تشویق و تأیید آنها به نهضت‌های اجتماعی پیوستند و به طور مؤثری در این راه کوشیدند. آنها در این راه، از هدف‌های مردان پشتیبانی می‌کردند و خواسته‌های مشخص نداشتند (مانند نهضت تنباکو و نهضت مشروطیت)

در دومین دوره، زنان به فعالیت جداگانه در زمینه مسائل خاص خود پرداختند که حاکی از تحول و پیشرفت این حرکت است و نشان می‌دهد که زنان در این مرحله آگاهی بیشتری یافته و به عنوان یک گروه اجتماعی مؤثر فعالیت می‌کنند. اما حرکت اخیر، برخلاف گذشته، از تأیید و همراهی کامل مردان برخوردار نبود و مخالفان با این گونه فعالیت‌های زنان دست به دشمنی زده و این حرکت را گاه دچار مشکل می‌کردند. البته، این مخالفتها اصولاً به این سبب بوده که حرکت زنان را بدعت می‌دانستند. در واقع، جامعه پذیرای چنین جهشی نبود،

(مانند تشکیل مدارس، چاپ روزنامه) (منصوره اتحادیه، بیداری زنان: تاریخچه مشارکت زنان در نهضت مشروطیت، مجموعه مقالات اولین سمینار مشارکت اجتماعی زنان).

نخستین حرکت ملی در دوره معاصر پس از شکست ایران در جنگها با روس، جنبش خود جوش مردم تهران در دفاع از زنان گرجی مسلمان شده^۱ ای بود که سفیر خودخواه و مستبد روس با سماجت هرچه تمامتر می^۲خواست با تفسیر یکی از مواد معاهده ترکمانچای آنها را از شوهران و فرزندان خود جدا کرده و با تغییر مجدد مذهب روانه گرجستان سازد. این عمل نزد مسلمانان نوعی تجاوز به ناموس ملی و مذهبی بود و به همین دلیل، مورد اعتراض مردم قرار گرفت. زنان تهران در این روز شور و حرارت زیادی از خود نشان دادند و تا آخرین دقیقه^۳ ای که هیاهوی مردم در خراب کردن سفارت روس و کشت و کشتار ادامه داشت آنها نیز از پای ننشستند.

در تظاهرات دیگری که مردم تهران در دفاع از امیر کبیر برپا ساختند، زنان شرکت فعالی داشتند. درخشان^۴ تر از هر دو واقعه یاد شده، اتحاد و همبستگی^۵ شان در جنبش تحریم تنباکو بود. در اواخر سلطنت نیم قرنی ناصر الدین شاه که امتیازات فراوانی به خارجیان داده شد، توتون و تنباکو در انحصار یک کمپانی بیگانه درآمد. مردم و حتی زنان دربار، در این جهاد ملی به دستور پیشوای مذهبی خود، مرحوم میرزای شیرازی، شرکت کردند. زنان حرم هم قلیانها را شکستند و در مقابل اوامر صریح و قدرت مطلق ولی نعمت خود مقاومت کردند. این پافشاری بجایی رسید که دولت ناچار امتیاز توتون و تنباکو را لغو کرد (بدر الملوک بامداد، زن ایرانی از مشروطیت تا انقلاب سفید).

همچنین قبل از مشروطه وقایعی (مانند قحطی یا نارضایتی^۶ های ناشی از گرانی) رخ داد که تظاهراتی را از سوی زنان با تشویق مردان، در پی^۷ داشت. آنچه در آن زمان تازه به نظر می^۸ رسید آن بود که زنان در آن فضای انقلابی در تظاهرات سیاسی شرکت می^۹ کردند.

زنان ایران در نهضت مشروطیت که جامعه ایران را تکان داد، تنها و بی^{۱۰} اعتنا و منفعل نبودند، بلکه همانند مردان به جنب و جوش درآمدند، به طوری که باید گفت از این تاریخ بیداری واقعی زنان آغاز شد.

به گفته محققان، جنبش زنان در ایران با انقلاب مشروطه آغاز و اوج می^{۱۱}گیرد. در دوره قبل از مشروطه هیچ حقی برای زنان وجود نداشته، ازدواج کودکان و ازدواجهای اجباری بسیار رایج بود. شوهر می^{۱۲} توانست هر موقع بخواهد همسرش را طلاق دهد، زنان حق رأی نداشتند و نمی^{۱۳} توانستند هیچ منصب سیاسی اختیار کنند. در عرف عمومی

سوادآموزی زنان برخلاف حکم صریح اسلام و خطری برای جامعه بود. بدین ترتیب تا سال ۱۳۰۴ تنها ۳ درصد از کل زنان ایران با سواد بودند. سازمان‌های زنان در دوره مشروطه

سابقه سازمان‌های غیردولتی زنان در ایران نیز به اواخر دوره قاجاریه و انقلاب مشروطه باز می‌گردد. بحران‌های اجتماعی حاصل از تشتت سیاسی و جنگ جهانی اول مانند بیماری‌های اپیدمیک، قحطی و بیکاری باعث می‌شد تا زنان به صورت گروهی درصدد رفع مشکلات برآیند و مؤسسات خیریه را تأسیس نمایند. از جمله می‌توان «مؤسسه خیریه ائمه (س)» و «انجمن خیریه بانوان آرامنه» اشاره نمود که حدود ۱۰۰ سال پیش تأسیس شده‌اند. از جمله مشکلات دیگر آن زمان مسئله آموزش و تأسیس مدارس دخترانه بود که زنان مجبور بودند جلسات آموزش و تشکل‌ها را به صورت مخفیانه در منازل خود برگزار نمایند در دوران انقلاب مشروطه نیز زنان دارای تشکل مستقل سیاسی به نام «اتحادیه غیبی زنان» و یک تشکل اجتماعی به نام «انجمن مضررات وطن، انجمن نسوان ایران» بودند. هر چند در نظام بسته و مردسالارانه دوره قاجاریه و عرف جامعه آن روزگار زمینه پذیرش زنان در اجتماع را محدود می‌نمود اما در دوره احمدشاه دولت مجبور به تأسیس «اداره معارف نسوان» شد تا به امور آنان رسیدگی نماید در همین زمان حضور و عضویت بانو صفیه یزدی در مقام مجتهد در هیأت نظارت بر قانون اساسی بسیار حائز اهمیت بوده است (مریم فرهمند، سازمان‌های غیر دولتی زنان)

زنان و انقلاب مشروطیت

در اوایل انقلاب مشروطه یعنی در اواخر دهه ۱۲۷۰ و اوایل دهه ۱۲۸۰ زنان فعال غالباً متأثر از رهبران مذهبی بودند. بعدها به ویژه پس از سال ۱۲۸۵ حرکت زنان محسوس‌تر و مستقل‌تر شد. زنان انجمن‌ها و دوره‌های خاص خود را برپا کردند. این نوع روابط و دورهم جمع شدن‌های رسمی و غیررسمی زنان را به تدریج نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی‌شان آگاه می‌کرد. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد زنان ایرانی شرکت‌کننده در مراحل نخست جنبش زنان از کسانی بودند که خانواده‌های شان جزء روشنفکران ملی‌گرا محسوب می‌گردند. برای نمونه صدیقه دولت‌آبادی نخستین مدیر مسئول نشریه‌ای زنانه، یعنی (زبان زنان) خود یکی از اعضای بنیانگذار انجمن مخدرات وطن بود که از سال ۱۲۹۰ تأسیس شد. بانو امیر صحنی ماه سلطان یکی دیگر از فعالان به ویژه در عرصه سوادآموزشی زنان بود. وی همچنین از اعضای انجمن مخدرات وطن بود همچنین محترم اسکندری، سازمان اصلی جمعیت نسوان وطن خواه، در خانواده‌ای مشروطه طلب بزرگ شده بود (منصوره

اتحادیه، همان).

ویژگی‌های مشارکت زنان در دوره مشروطه شماری از مردان و زنان در نقاط مختلف کشور نارضایتی عمومی‌شان را نسبت به شرایط نابسامان زنان ابراز کردند و اشعار و نوشته‌های تعدادی از فعالان زن آن دوره به روشنی بیانگر عدم رضایت‌شان نسبت به تصویر زن در جامعه است.

فعالیت‌های مستمر با وجود مخالفت‌های بسیار از فعالیت‌های مربوط به حقوق زنان در آن دوره به سه شکل در شهرها انجام گرفته است:

- ۱- انتشار نشریات زنان (همانند دانش، شکوفه، زبان زنان، نامه بانوان، عالم نسوان، جهان زنان)
- ۲- شکل دهی سازمان‌های زنانه (برای مثال انجمن حسرت زنان، انجم مخدرات وطن، جمعیت پیک سعادت با جمع انقلابی نسوان ...)
- ۳- گشایش مدارس دختران

جنبش زنان ایران در دهه ۱۳۰۰ و ۱۳۱۰ با هدف ارتقای سواد زنان دست به کار شد. فعالان ایرانی بر ضرورت تحصیل زنان متمرکز شدند. نشریات آن‌ها پیوسته بر اهمیت سوادآموزی زنان تأکید می‌کردند. این جنبش با ویژگی غیر طبقاتی خود معتقد بود که تحقیقات سبب می‌شود زنان از باورهای خرافی دست بردارند زیرا تحصیل دانش به آنان توان و قدرتی می‌بخشد تا بتوانند از رسم و رسومات اجتماعی که فرودستی آنان را تثبیت می‌کند سرباز زنند.

ضعف اصلی جنبش زنان در ایران این بود که زنان فعال در این جنبش، انرژی و وقت بسیاری را صرف اعتراض می‌کردند در حالی که برای گسترش و سازمان‌دهی فعالیت‌هایشان در سطح جامعه وقت کمی می‌گذاشتند. ایجاد تغییر در تصویری که زن در جامعه وجود دارد درازمدت است و این تغییر به ایجاد شبکه‌ای در سطح ملی برای فعالیت و ایجاد ارتباط نیاز دارد تنها راه گسترش جنبش از طریق سیستم عملکرد منسجم و مبتنی بر واقعیت‌های موجود امکان‌پذیر است.

تاریخ نگاری جنبش زنان در دوره مشروطه

۱. سال ۱۳۱۲ هجری قمری عده‌ای از زنان با تجمع در صحن حرم حضرت عبدالعظیم به گرانی نان و گوشت اعتراض کردند.

۲. اولین مدرسه دخترانه ایران سال ۱۳۲۴ هجری قمری توسط بی‌بی خانم استرآبادی تأسیس می‌شود. (بی بی خانم در عین حال به تحقیق عمران صلاحی اولین زن طنزنویس ایرانی هم است.)

۳. بهار سال ۱۳۶۶ هجری قمری انجم نسوان، لایحه‌ای به یکی از وکلای مجلس شورای ملی تقدیم می‌کند که در آن تقاضا می‌شود که تجمعات زنان

- به رسمیت شناخته شود. مجلس حق تجمع آنان را می‌پذیرد اما از آنها به طور علنی حمایت نمی‌کند.
۴. سال ۱۲۸۵ هجری شمسی تعدادی از زنان، کفن پوشیده و ضمن سینه‌زنی و نوحه‌سرایی بازارها را تعطیل کردند. این حرکت به پشتیبانی از علما برای بست نشستن در قم و اعتراض به دولت انجام شد.
۵. دی ماه ۱۲۸۶ هجری شمسی میتینگ از زنان در تهران تشکیل شد که در آن ۱۰ ماده از خواسته‌های زنان به تصویب رسید، از جمله این خواسته‌ها تأسیس مدارس دخترانه بود.
۶. انجمن حریت زنان در سال ۱۳۲۵ هجری قمری به همت صدیقه دولت‌آبادی، میرزا باجی خانم، نواب سمیعی، منیره خانم و گلین خانم موافق تشکیل شد. دختران ناصرالدین شاه افتخارالسلطنه و تاج السلطنه نیز از اعضا این انجمن بودند. در این انجمن برخلاف انجمنهای مشابه، مردان فقط به اتفاق همسر یا دختر خود اجازه شرکت در جلسات را داشتند. صدیقه دولت‌آبادی چندبار به خاطر فعالیتهايش دستگیر شد که یکبار هنگام دستگیری وی، رئیس نظمیه گفت: «خانم شما صد سال زود به دنیا آمده‌ای» صدیقه دولت‌آبادی در پاسخ گفت: «آقا من صد سال دیر متولد شده‌ام اگر زودتر به دنیا آمده بودم نمی‌گذاشتم زنان چنین خوار و خفیف و در زنجیر شما اسیر باشند».
۷. در سال ۱۳۲۸ هجری قمری انجمن مخدرات وطن از اولین انجمنهای زنان به همت بانو آغابگم دختر شیخ هادی نجم‌آبادی تاسیس شد. صدیقه دولت‌آبادی و تنی چند عضو این انجمن بودند.
۸. سال ۱۳۲۹ هجری قمری از طرف انجمن مخدرات وطن تظاهرات بزرگی در اعتراض به اولتیماتوم دوم روسها در مقابل مجلس شورای ملی برپا شد. در این گردهمایی هزاران زن بر روی چادر کفن سفید پوشیده بودند که روی کفن جمله یا مرگ یا استقلال نوشته شده بود.
۹. در سال ۱۲۹۷ شمسی برای اولین بار در ایران اداره تعلیمات نسوان تاسیس شد و از پی آن مدارس دولتی برای زنان آغاز به کار کرد.
۱۰. فروردین سال ۱۳۰۱ شمسی، صدیقه دولت‌آبادی به آلمان رفت و در کنگره بین‌المللی زنان در برلین شرکت کرد. او اولین زنی است که به نمایندگی از زنان ایران در یک کنگره بین‌المللی شرکت کرد.
۱۱. در ۱۸ اسفند ۱۳۰۱ شمسی، انجمن پیک سعادت نسوان در انزلی برای اولین بار روز جهانی زن را برگزار کرد.
۱۲. جمعیت نسوان وطن خواه در سال ۱۳۰۲ شمسی توسط گروهی از بانوان تشکیل شد که اولین قدم آن تاسیس کلاس اکابر برای زنان بود. یکی از شروطی که دولت برای برگزاری این کلاس قرار داده بود این بود که زنان باید متعهد شوند هنگام نوشتن نامه اسرار خانوادگی خود را برملا نسازند.

مأموریت گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران را تمدید کنید

✳ سازمان های حقوق بشر به شورای حقوق بشر سازمان ملل

سازمان های امضا کننده اعلام کردند که دولت ایران حاضر به همکاری با گزارشگر ویژه سازمان ملل نیست و به این دلیل شورای حقوق بشر به ویژه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در خرداد 1392 باید خواهان پایان یافتن نقض حقوق بشر در ایران شود و به نظارت دقیق بر وضعیت حقوق بشر در این کشور ادامه دهد.

<http://www.fidh.org> / مأموریت- گزارشگر-13009

۱۰ مارس ۲۰۱۳ (۲۰ اسفند ۱۳۹۱) - به گزارش جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران (فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر)، در روز ۷ مارس ۲۰۱۳ (۱۷ اسفند ۱۳۹۲)، چندین سازمان بین المللی و ایرانی حقوق بشری با ارسال نامه ای به هیأت های نمایندگی دایمی کشورهای عضو شورای حقوق بشر سازمان ملل در ژنو از آنها خواستند در نشست روز ۲۱ یا ۲۲ مارس خود مأموریت گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در ایران را تمدید کنند و نیز براساس قطعنامه های مجمع عمومی سازمان ملل و نتیجه گیری های گزارش های اخیر دبیرکل و گزارشگر ویژه قطعنامه ای در محکومیت نقض نظام مند حقوق بشر در ایران به تصویب برسانند.

عفو بین الملل، مجمع آسیایی حقوق بشر و توسعه، موسسه مطالعات حقوق بشر قاهره، اتحاد جهانی مشارکت شهروندان، ابتکار حقوق بشر مشترک المنافع، کنکتاس دیریتوس هومانوس (ارتباط با حقوق بشر)، مدافعان حقوق بشر در شرق و شاخ افریقا، ابتکار حقوق فردی در مصر، آزادی از شکنجه، دیده بان حقوق بشر، کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران، فدراسیون بین المللی جامعه های حقوق بشر، سرویس بین المللی حقوق بشر، جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران، اتحاد برای

ایران، شبکه مدافعان حقوق بشر غرب افریقا، و سازمان جهانی ضد شکنجه این نامه را امضا کردند.

سازمان‌های امضا کننده اعلام کردند که دولت ایران حاضر به همکاری با گزارشگر ویژه سازمان ملل نیست و به این دلیل شورای حقوق بشر به ویژه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۹۲ باید خواهان پایان یافتن نقض حقوق بشر در ایران شود و به نظارت دقیق بر وضعیت حقوق بشر در این کشور ادامه دهد.

گزیده ای از نکات نامه:

- گزارشگر ویژه در گزارش خود به نشست ۶۷ مجمع عمومی سازمان ملل به موارد شکنجه روانی و جسمانی، شوک الکتریکی، تجاوز، محاکمه‌های ناعادلانه، تبعید و ممنوعیت از مسافرت به خارج از کشور - که ناشی از تناقضهای قانونی، پایبند نبودن به حاکمیت قانون و معافیت گسترده از مجازات است - اشاره کرده است (۱).
- گزارشگر ویژه، با وجود اینکه از ورود به ایران محروم است، در فاصله فوری تا ژوئن ۲۰۱۲، ۱۲۴ مورد را پیگیری و با ۹۹ نفر گفت‌وگو کرده است. او از سپتامبر تا دسامبر ۲۰۱۲ با ۱۶۹ نفر در داخل و خارج از ایران مصاحبه کرده است.
- ایران درخواست هشت گزارشگر موضوعی ویژه سازمان ملل را برای دیدار از کشور نادیده گرفته است.
- از زمان تصویب قطعنامه قبلی در شورای حقوق بشر، گزارشگران ویژه این شورا در ۱۱ مورد بیانه‌های عمومی در محکومیت نقض حقوق بشر در ایران منتشر کرده‌اند.
- نقض حقوق بشر در ایران محدودیت شدید بر آزادی بیان، سرکوب ادامه دار مدافعان حقوق بشر و فعالان، استفاده گسترده از مجازات اعدام، شکنجه، قطع عضو، خشونت و تبعیض علیه زنان و اقلیت‌ها را در بر می‌گیرد.
- آزادی بیان، تشکل و اطلاعات به شدت محدود شده است. قانون جرایم رایانه‌ای شرکت‌های تامین خدمات اینترنتی را وادار می‌کند جزئیات استفاده از اینترنت و اطلاعات شخصی کاربران را نگهداری کنند، وبگاه‌های مختلف را به طور منظم فیلتر نمایند، از سرعت اینترنت بکاهند و بر روی برنامه‌های ماهواره‌ای خارجی پارازیت بفرستند.
- منصوره بهکیش، از حامیان مادران عزادار، به اتهام تبلیغ علیه نظام در تیر ماه ۱۳۹۱ به سه سال و نیم حبس تعلیقی به شش ماه حبس تعزیری محکوم شده است. روزنامه‌نگار ژیلای بنی یعقوب در شهریور ۱۳۹۱ به اتهام تبلیغ علیه نظام و اهانت به رئیس‌جمهور برای گذراندن یک سال حبس به زندان رفته است. او به ۳۰ سال محرومیت از روزنامه

نگاری محکوم شده است. ده‌ها روزنامه نگار و وبلاگ نگار در زندان‌های ایران به سر می‌برند.

- در پی مرگ ستار بهشتی، وبلاگ نگار، در زندان در آبان ۱۳۹۱ که به اعتراض بین‌المللی و داخلی منجر شد، یک کمیسیون مجلس اعلام کرد که تحقیقات در جریان است. اما هنوز نشانه‌ای از رسیدگی به این پرونده در دادگاه‌های ایران به چشم نمی‌خورد. در مهرماه ۱۳۹۱، دکتر مهدی خزعلی، وبلاگ نگار و از منتقدان دولت، به دلایل ناروشن دستگیر شد. با وجود دستور قاضی به سپردن وثیقه برای او، مسئولان تاکنون از آزادی او جلوگیری کرده‌اند. او در اعتراض به بازداشت خود در اعتصاب غذا به سر می‌برد و گفته می‌شود بیمار شده است.

- در بهمن ۱۳۹۱، گروهی از کارشناسان مستقل حقوق بشر سازمان ملل دستگیری ۱۷ روزنامه نگار مستقل و ادامه حبس ۴۰ روزنامه نگار دیگر را محکوم کردند (۲). دو نامزد انتخابات ریاست جمهوری، مهدی کروبی و میرحسین موسوی و همسر او زهرا رهنورد از بهمن ۱۳۸۹ بدون اتهام در حبس خودسرانه خانگی به سر می‌برند (۳).

- عبدالفتاح سلطانی به خاطر تأسیس کانون مدافعان حقوق بشر به ۱۳ سال زندان و ۱۰ سال محرومیت از اشتغال به حرفه وکالت محکوم شده است (۴). محمدعلی دادخواه به خاطر مصاحبه با رسانه های خارجی و عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر به ۹ سال زندان و ۱۰ سال محرومیت از اشتغال به حرفه و تدریس محکوم شده است. نسرین ستوده از شهریور ۱۳۸۹ در حبس به سر می‌برد، چند بار به سلول انفرادی منتقل شده و از ملاقات منظم با خانواده‌اش محروم بوده است. او نیز به شش سال زندان و ۱۰ سال محرومیت از وکالت محکوم شده است. محمد سیف زاده محکومیت دو سال زندان را می‌گذراند و به شش سال زندان دیگر محکوم شده است. محمد صدیق کبودوند، رئیس سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان، محکومیت ۱۱ سال زندان را می‌گذراند.

- به گزارش عفو بین‌الملل، مسئولان ایرانی در سال ۲۰۱۱ بیش از ۶۰۰ نفر و در سال ۲۰۱۲ بیش از ۵۰۰ نفر را اعدام کردند. در سال ۲۰۱۲، ۵۵ اعدام در انظار عمومی، در میدان‌های اصلی شهرها و ورزشگاه‌ها انجام شد (۵). علاوه بر قتل، تجاوز و جاسوسی، تکرار محکومیت به خاطر مصرف نوشیدنی الکلی، زنا، لواط، قاچاق و نگهداری مواد مخدر، جرایم اقتصادی و امنیتی نیز مستوجب مجازات اعدام هستند.

- ایران در اعدام مجرمان نوجوان مقام اول جهان را داراست و بر اساس قوانین، مجازات اعدام در مورد دختران در سن ۹ سالگی و پسران در سن ۱۵ سالگی قابل اجرا است. در اواخر سال ۲۰۱۲، بیش از ۱۰۰ مجرم نوجوان محکوم به اعدام بودند. گزارشگر ویژه در ژوئن ۲۰۱۲، در اطلاعیه‌ای توجه را به محکومیت دو مرد به اعدام به خاطر مصرف

نوشیدنی الکلی در بار سوم جلب کرد.

- قوه قضاییه در این سال موارد رو به افزایشی از مجازات‌های ظالمانه و غیرانسانی مثل قطع عضو را در انظار عمومی اجرا کرد. در تاریخ ۲۳ آبان ۱۳۹۱، چهار انگشت دو نفر به اتهام دزدی در استان یزد در انظار عمومی قطع شد (۶). در تاریخ ۵ بهمن، مقامات انگلستان یک مجرم ۲۹ ساله را در شهر شیراز قطع کردند (۷).

- زنان ایران با تبعیض قانونی در قانون اساسی، قانون مجازات و قانون مدنی، امور شخصی مربوط به ازدواج، طلاق، وراثت و حضانت فرزند روبرو هستند. چندین دانشگاه دانشجویان دختر را از حضور در تعدادی از رشته‌ها محروم کردند.

- روحانیون معترض شیعه و شیعیان پیرو گروه‌های غیررسمی و اقلیت‌های مسلمان، شامل اهل سنت، از تبعیض در زمینه مشارکت سیاسی و اشتغال رنج می‌برند. پیروان آیین بهایی، دراویش و اعضای کلیساهای خانگی مسیحیان از آزادی دین برخوردار نیستند. فعالیت‌های فرهنگی اقلیت‌های ترک زبان آذربایجانی، کرُد، عرب و بلوچ محدود شده است. نیروهای امنیتی از سال ۲۰۱۱ ده‌ها فعال عرب ایرانی را در خوزستان بازداشت، شکنجه و اعدام کرده‌اند. در دی و بهمن ۱۳۹۱، چندین بلوچ اعدام شدند و تعدادی زندانی سیاسی کُرد در حال حاضر با حکم اعدام روبرو هستند.

- تمدید ماموریت گزارشگر ویژه شورای حقوق بشر به مسئولان ایران این پیام را خواهد داد که باید به نقض حقوق بشر پایان دهند و به تعهدات بین‌المللی خود عمل کنند.

جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران
(عضو فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر)

lddhi@fidh.org

منابع مورد اشاره در نامه:

(۱) گزارش گزارشگر ویژه به سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۱۲:

<http://daccess-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/N12/508/13/PDF/N1250813.pdf?OpenElement>

(۲) بیانیه کارشناسان سازمان ملل در محکومیت بازداشت روزنامه نگاران:

Â
<http://www.ohchr.org/EN/NewsEvents/Pages/DisplayNews.aspx?NewsID=12967&LangID=E>

((۳) نظر گروه تحقیق حبس‌های خودسرانه:

<http://daccess-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G12/183/28/PDF/G1218328.pdf?OpenElement>

((۴) در باره عبدالفتاح سلطانی:

<http://www.fidh.org/IRAN-United-Nations-Working-Group-12849>

((۵) بیانیه دفتر حقوق بشر سازمان ملل در محکومیت اعدام نوجوان ایرانی:

<http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=43980&#.USuRU47ns>

((۶) قطع چهار انگشت دو نفر در ایران: http://www.iranhumanrights.org/2012/11/amputation_yazd/

((۷) دستگاه قطع عضو: در اینجا [/http://www.iranhumanrights.org/2013/02/photo_3](http://www.iranhumanrights.org/2013/02/photo_3)

و در منبع اصلی خبرگزاری ایسنا

<http://fars.isna.ir/Default.aspx?NSID=5&SSLID=46&NID=23776>

جایگاه جنبش زنان در ایران

فرامرز دادور

تجربیات در جوامع سکولار و نسبتا دمکراتیک، بویژه در غرب نشان میدهند که جنبشهای فمینیستی از زمینه‌های فرهنگی و حقوقی برتری جهت احقاق مطالبات برابری طلبانه و عدالتجویانه برخوردار هستند.

با فرارسیدن روز جهانی زن، معمول است که فعالین درگیر در جنبش آزادیخواه و برابری طلب زنان همراه با تمامی طرفداران صلح، آزادی و عدالت اجتماعی با گرامیداشت آن، علاوه بر افشاگری از نقض این پایه‌ای‌ترین حقوق دمکراتیک در ایران، به برجسته‌تر نمودن سطح گسترده‌تری از ضرورت‌های اساسی برای زنان و متعاقبا وسیع‌تر نمودن دامنه مطالبات مبرم برای زنان مبارز و دیگر جنبشهای مردمی، می‌پردازند. طبیعی است که در میان جنبش دمکراتیک ایران مانند سایر جریان‌های مردمی در سراسر جهان نگاه‌ها و ارزیابیهای متفاوتی در

باره چشم اندازه‌ها و راهکارها در مقابل جنبش زنان وجود دارند. در این نوشته کوتاه به چند گرایش فکری اشاره میشود.

بخشی از فعالان در جنبش زنان ایران هدف عمده در شرایط کنونی را تلاش جهت هرچه بیشتر بازتر نمودن فضای فرهنگی/اجتماعی، از طریق تشکل‌یابی در سازمانهای غیرسیاسی و غیردولتی میدانند. بر اساس این خط فکری، در جامعه بسته و سنتی ایران در حالیکه اپوزیسیون سازمان یافته همواره سرکوب میشود و شانس زیادی برای فعالیت سیاسی از جانب طرفداران آزادی و عدالت اجتماعی و بویژه مدافعان حقوق دمکراتیک زنان وجود ندارد، ناچار میبایست به آن بخش از گروه‌های مستقل زنان ملحق شد که با توجه به موانع سیاسی/اجتماعی موجود و بخصوص سلطه استبداد فقهاتی، فعالیتهای خود را عمدتاً به بهبودی تدریجی در حیطه‌های متنوع اجتماعی و از جمله در عرصه افشاگری از وجود سنت مردسالاری و فرهنگ خشونت علیه زنان محدود میکنند. متشخصترین جریان مدافع حقوق زنان از این نوع در ایران کارزار برای جمع‌آوری یک میلیون امضا است که در سایت رسمی خود "تغییر برای برابری" اعلام میدارد که "یک گروه اپوزیسیون و مخالف دولت جمهوری اسلامی نیست". از نقطه نظر این گروه خواسته‌هایی از قبیل "لغو قانون چند همسری" و "حق شهادت برابر" ضدیتی با اسلام ندارند و هدف اصلی در حال حاضر "تغییر قوانین تبعیض‌آمیز" در چارچوب قانون اساسی موجود میباشد که میتوان "از پایین" و بدون به چالش کشیدن نظام جمهوری اسلامی به این اصلاحات دست یافت.

بنظر نگارنده نهادینه شدن حقوق دمکراتیک زنان در سطح آنچه که در اعلانیه جهانی حقوق بشر ذکر شده با وجود نظام فقهاتی جمهوری اسلامی دست نیافتنی است. در عین حال این واقعیت را نیز باید دید که چالش سیاسی از طرف طیفهای گوناگون در جنبش مردم، هرچند رقیق و سطحی، بخودی خود به وزنه مجموعه‌ای از فرایندهای فعال و پویا در جهت عبور از نظام حاضر میافزاید. تا وقتی که این بخش از فعالان در جنبش مردم نوک افشاگری از رژیم را بسوی اپوزیسیون نچرخانده، با حفظ آگاهی به وجود اختلافات جدی در تحلیل از چگونگی مبارزه برای آزادی و دمکراسی، در جهت تضعیف آن بخش از جنبش که خواهان عبور از جمهوری اسلامی است حرکت نکند، پذیرش قضیه راحت است. در غیر آن صورت موضوع دشوارتر گردیده، بخشی از انرژی موجود در اپوزیسیون مردمی اصراف میگردد.

بخشی دیگر از افراد و جریان‌ها در جنبش زنان ایران بر این اعتقاد هستند که مبارزه در راستای نیل به آزادی و حقوق برابر برای زنان در گرو گذر از نظام حاضر به آن نوع از ساختار سیاسی است که بر مبنای سکولاریسم، جمهوریت و ارزشهای اساسی مندرج در بیانیه جهانی

حقوق بشر استوار باشد. در چارچوب وجود آزادیهای سیاسی و حقوق مدنی، علیرغم استمرار ناعدالتیهای اقتصادی-اجتماعی، زنان مانند دیگر شهروندان جامعه با تکیه بر موازین حقوقی و مدنی نهادینه شده در قانون اساسی، از توانائیهای بیشتر قانونی و سازمانی در جهت بهبودی شرایط زندگی برخوردار میشوند. در واقع بجای اینکه تامین حقوق افراد در گرو "رعایت موازین اسلامی" (اصل بیست و یکم) و قضاوت خودکامه از طرف مقامات پایبند به "لوائح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی" (اصل یکصد و پنجاه و هشتم، ماده ۳) باشد، در چهارچوب یک نظام متعهد به موازین دمکراتیک و از جمله ارزشهای نهفته در ماده ۲۹ در اعلامیه جهانی حقوق بشر، محدودیت قانونی در عرصه آزادیهای مدنی برای شهروندان (زن و مرد) تنها در پرتوی رعایت قوانین مدافع حقوق برابر و آزادی برای دیگران و نه التزام به "ضوابط اسلامی" انجام میگردد. برطبق این بینش سکولار در جنبش برابری طلب مردم ابران و از جمله در میان زنان آزادیخواه، عرصه مبارزه، پیشاپیش از زیر هژمونی مکاتب عقیدتی جدا گردیده، حول محور اندیشه های اجتماعی متأثر از تعقل و علم، پیشرفت در جهت آزادی، برابری و دمکراسی واقعی با معضلات کمابیش غیر دگماتیک و هموارتر روبرو میگردد.

تجربیات در جوامع سکولار و نسبتاً دمکراتیک، بویژه در غرب نشان میدهند که جنبشهای فمینیستی از زمینه های فرهنگی و حقوقی برتری جهت احقاق مطالبات برابری طلبانه و عدالتجویانه برخوردار هستند. در بسیاری از جوامع در امریکای لاتین بعد از ظهور تحولات دمکراتیک در سالهای ۱۹۹۰ سازمانهای برابر طلب زنان توانسته اند که در جوار جنبش وسیعتر عدالتخواهانه به بخش بزرگی از مطالبات برحق خود برسند. در برزیل بر طبق قانون اساسی متحول شده در ۱۹۸۸، مزایائی مانند کارمزد برابر، مرخصی منصفانه برای دوره حضانت قانونیت یافت و بخشا بخاطر نهادینه شدن حقوق دمکراتیک زنان از دستاوردهای مدنی بسیاری برخوردار گشته اند. با توجه به این واقعیتهای جهانی، گرایش سکولار و آزادیخواه در جنبش دمکراتیک زنان ایران بر این واقف است که با توجه به تداوم عقاید و رسومات کهن مذهبی/سنتی و استقرار قوانین ارتجاعی تحت سلطه یک حکومت تامگرای مذهبی؛ یک استراتژی موثر برای نیل به برابری جنسیتی و آزادیهای دمکراتیک میبایست مجموعه ای از فعالیتهای مدنی برای ایجاد اصلاحات مقطعی (ب.م. افشاگری از قوانین ضد خانواده و گذرنامه و حجاب اجباری و احقاق مطالبتی از قبیل آزادی پوشش، حق طلاق، حضانت کودکان و آزادی مسافرت) و مبارزات سیاسی برای عبور از جمهوری اسلامی و استقرار یک نظام جمهوری حقوق بشری را دربر گیرد.

برای فعالان سوسیالیست در جنبش آزادیخواه زنان، بزرگداشت هشتم مارس، روز جهانی زن رسالت تاریخی مشخصی در بر دارد. در سال ۱۹۰۷ زنان آزادیخواه آمریکا و از جمله سوسیالیستها به حرکتهای آکسیونی و تظاهرات وسیع تحت عنوان "روز زن" جهت احقاق حقوق مدنی و حق رای برای زنان دامن زدند. در کنفرانس سال ۱۹۱۰، در دومین کنفرانس زنان مترقی تحت هدایت مبارزانی مانند کلارا زتکین (Clara Zetkin) قرار شد که از آن بعد به منظور برجسته نمودن مطالبات حیاتی زنان کارگر و محروم، هر ساله برای روز جهانی زن بزرگداشت بر پا گردد. در سال ۱۹۱۳ هشتم مارس به عنوان روز جهانی زن معین شد. در این دوره، حق رای برای زنان شعار اصلی جنبش را تشکیل میداد. در واقع، استقرار آزادیهای دمکراتیک و حق شرکت در سرنوشت سیاسی جامعه، همواره، جایگاه والائی را در برنامه های جنبش دمکراتیک و بخش سوسیالیستی آن داشته است.

امروزه نیز برای بخش عظیمی از چپ آزادیخواه در جهان و بویژه در جوامع توسعه یافته، تلاش برای مقابله با تبعیضات جنسی، مذهبی، قومی و ملیتی از مبارزه در راستای برقراری صلح، دمکراسی سیاسی (جمهوریت) و عدالت اقتصادی جداناپذیر است. برای جنبش مردمی مدافع برابری حقوقی، صلح، آزادی و عدالت اقتصادی؛ مهم است که فعالیتهای خود را در گستره مسائل گوناگون اجتماعی در ایران و در سطح امکان همچنین در صحنه جهانی وسعت دهد. بدون شک پیشبرد مبارزه برای مقابله با خشونت و تبعیض علیه زنان و سایر اقلیتهای جامعه در ایران و تلاش در جهت افشاگری از تداوم خشونت، تجاوز و جنگ در جوامع دیگر، بویژه مناطق جنگ زده مانند فلسطین، افغانستان، عراق، سوریه و پاکستان و تلفیق آنها با مجموعه فعالیتهای در راستای احقاق صلح، آزادی، برابری و عدالت اقتصادی، در امر پیشرفت و بهبودی در جهت انسانی تر کردن شرایط زندگی تاثیر حیاتی دارد.

۸ مارس ۲۰۱۳

رهیدن از زنجیرها

بیانیه ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت هشت مارس ✖

جامعه بدون آزادی زنان آزاد نخواهد شد.

کانون نویسندگان ایران هشتم مارس روز جهانی زن را به زنان و مردان آزادی خواه ایران و جهان، خاصه زنان اهل قلم، تبریک می گوید و همراه همیشگی کوشش زنان نویسنده برای گسترش آزادی بیان در همه ی عرصه هاست.

هشت مارس روز جهانی زن در حالی فرا می رسد که زنان در جای جای جهان همچنان در اسارت قوانین، رسوم و فرهنگ مردسالاری به سر می برند. با این همه ،سال گذشته در ایجاد وحدت میان مردمان جهان برای مبارزه با ستم، تبعیض و فرودستی زن گام هایی بزرگ برداشته شد. هنوز می توان طنین صدای میلیونها زن و مرد را در کشور هند شنید که یکی از قربانیان تجاوز جمعی را "دختر هند" نام نهادند و برای ابراز انزجار از توهین آشکار و جنایتکارانه به زن، پا به خیابان گذاشتند و شهرهای هند را از فریاد اعتراض خود پر کردند؛ هنوز می شود مارش جنبش یک میلیارد نه به خشونت علیه زنان، و صدای میلیونها انسان برابری طلب در شهرهای مختلف جهان را شنید که با فریاد «نه به خشونت علیه زنان» و با شعار برقصیم و زنجیرها را پاره کنیم، به خیابان آمدند. اینها فقط دو فراز از پیشروی های جنبش زنان در چند ماه اخیر است. این حرکت ها، که در مناسبت های دیگر نیز در یک سال گذشته انجام گرفته است، نشان می دهد زنان در کشورهای مختلف به اشکال و در اندازه های متفاوت تحت ستم قرار دارند و همین امر به اعتراضات مخالفان زن ستیزی ماهیتی جهانی بخشیده است. جهانی بودن هشت مارس و جهانشمول بودن حقوق زنان را در مضامین مشترکی درمی یابیم که همه ی طرف داران رهایی و برابری زن و مرد در همه جای جهان فریاد می کنند. ویژگی دوران اخیر فقط در گستردگی اعتراض ها نیست بلکه در متحد بودن آنها نیز هست.

زنان در ایران تحت ستم های فردی و اجتماعی بیشتری قرار داشته اند . این ستم در گذر بیش از سی سال هر روز افزون تر شده است. اما به موازات فزونی حمله به حقوق زنان مبارزه ی آنها نیز اوج گرفته است. از سال ۵۷ تا کنون گستره و عمق این مبارزه وسعت یافته و به رغم تمام مقابله های حاکمان برای خاموش کردن صدای این جنبش و به رغم تقلاهایشان برای سانسور کردن و حذف صدای زن از جامعه، جنبش حقوق زن توانسته است دستاوردهای نسبتا قابل توجهی کسب کند. هم اکنون زنان بسیاری در عرصه های گوناگون، به ویژه در عرصه ی ادبیات و هنر، برای رهایی خود از قید قوانین، سنت ها، سیاست ها و فرهنگ اسارت آور و سرکوب گر جاری فعال اند و در بیشتر جنبش های اجتماعی نقشی جدی دارند. نگاهی به زندان های سیاسی و حضور پر

تعداد زنان در این زندان ها نشان می دهد که آنها بر احقاق حقوق خود مصرند و این موج را سر باز ایستادن نیست. موجی که بارها پیوستگی خود را به دریای جنبش جهانی رهایی زن نشان داده ؛ به آن نیرو بخشیده و از آن نیرو گرفته است. جامعه بدون آزادی زنان آزاد نخواهد شد.

کانون نویسندگان ایران هشتم مارس روز جهانی زن را به زنان و مردان آزادی خواه ایران و جهان، خاصه زنان اهل قلم، تبریک می گوید و همراه همیشگی کوشش زنان نویسنده برای گسترش آزادی بیان در همه ی عرصه هاست.

کانون نویسندگان ایران
۱۶/اسفند/۱۳۹۱ - ۶ /مارس/

ملاحظات پیرامون چپ ایران و چالش های آن

اکبر سیف

وحدت چپ، چپ دموکرات ایران، قبل از هر چیز حول یک پروژه سیاسی است که انجام می پذیرد. این پروژه، در حال حاضر وجود ندارد. سیمای سیاسی چپ دموکرات ایران مغشوش، و در نزد جامعه و فعالین سیاسی آن ناروشن است.

متنی که ذیلا از نظر خوانندگان می گذرد در واقع حاصل بحث وگفت وگویی است با یکی از دوستان، درباره عمده ترین پرسش ها یی که پیرامون چپ ایران در شرایط کنونی مطرح گشته است. واقعیت این است که چپ ایران مشتمل بر طیفی گوناگون از نیرو ها و گرایشات است که به اشکال گوناگون، در شکل ها و محافل مختلف، به صورت فردی یا جمعی، در ایران و خارج از ایران، فعالیت دارند. نویسندگان این مقاله، همانطور که از متن برمی آید، تعلق خاطر به آن طیفی از چپ ایران دارد که به دموکراسی پایبند است، بدان به عنوان یکی از اصول فکری خویش می نگردوبه آن به مثابه مسئله مقدم جامعه ایران می

نگردد. در این بحث، از همین موضع است که به تلاش‌های موجود از سوی بخشی از فعالین پرداخته شده است و به برخی از گره‌های موجود در این زمینه نظیر اهمیت تعیین‌کننده انتخاب درست پرسش‌ها، ارائه‌های در زمینه پاسخ‌دهی، و برخی کوشش‌های عملی در جریان برای وحدت اشاره شده است.

اول: در قدم نخست، وپیش از هر برخوردی با مسئله چپ و مشکلات آن، شناخت درست موقعیت چپ و طرح درست پرسش‌هاست که اهمیت می‌یابد. اتخاذ شیوه درست برخورد با مسئله، در اینجا نیز مثل هر بحث دیگر، از اهمیتی تعیین‌کننده برخوردار است. پرسش‌ها فراوانند. پرسش‌های ما، در این مرحله از حیات چپ، نمی‌توانند ونمی‌باید به طور اتفاقی، یا بسته به نیازهای ذهنی ما، از میان انبوه پرسش‌های موجود، انتخاب شده باشند. پرسش‌ها را باید دسته‌بندی کرد. و پرسش‌هایی را که می‌شود و می‌باید از هم اکنون بدانها پاسخ داد، یا در جستجوی پاسخ درست برای آنان برآمد، بیرون کشید. انتخاب این پرسش‌ها از پشتوانه تحلیلی معین و مشخصی باید برخوردار باشند. اما، مولفه‌های این تحلیل کدامند؟

چپ در ایران به طور اعم، وچپ دموکرات به طور اخص، در چه وضعیتی قرار دارد؛ متکی بر کدام نیروهای اجتماعی و کدام اقشار و طبقات جامعه است؛ رابطه، و میزان نفوذ آن بر این نیروها و اقشار و طبقات چقدر است؛ و موقعیت آن به نسبت نیروهای راست و محافظه‌کار جامعه به چه قرار است؟

جنبش دموکراتیک و آزادی‌خواهانه مردم ایران در چه مرحله‌ای از حیات خویش بسر می‌برد؛ عمده‌ترین موانع راه پیشرفت این جنبش کدامند، و رابطه چپ دموکرات ایران با این جنبش وحدت‌تأثیر آن در تحولات، به چه قرار است؟

موقعیت چپ در سطح منطقه و جهان به چه قرار است؟ سمت و سوی تحولات شگرف سیاسی در منطقه و جهان به چه ترتیبی است؟ مهم‌ترین مسائل تئوریک و سیاسی مورد بحث در میان طیف وسیع نیروهای چپ کدامند؟ به نظر من، بدون مکثی حداقل و بدون ارزیابی‌ای اولیه و حتی خام پیرامون این پرسش‌ها، نمی‌توان به گونه‌ای نسبتاً مطمئن، گرهی‌ترین پرسش‌های سیاسی و تئوریکی که در شرایط امروز در مقابل چپ ایران قرار دارند و منطقاً باید عمده‌انرژی فعالین سیاسی آنرا به خود مشغول سازند را تعیین نمود.

من در اینجا، آگاهانه وارد پاسخ‌ها ونیم‌پاسخ‌های خود به این پرسش

ها نمی شوم. نه فقط به این دلیل که برای بخش مهمی از آنها پاسخ روشن و مشخص وقانع کننده ای ندارم؛ بلکه به تجربه دریافته ام که ابتدا باید پرسش‌ها را درست تشخیص داد، برسر آنها مکث کرد، آنها را سبک سنگین کرد، سنجید و جوانب گوناگون آنها را به دقت مورد واکاوی قرار داد، پیرامون آنها همفکری کرد و به تفاهم نسبی دست یافت و... البته می دانیم که این روش باروش سنتی ما، که از جمله با ساده انگاری و برخورد های کلی، گریبان خود را از کار طاقت فرسای ارائه تحلیل مشخص از شرایط مشخص راحت کردن، و پاسخ هر مسئله ای را در «زراد خانه مارکسیسم-لنینیسم» جستجو کردن و... رقم می خورد، متفاوت است.

دوم: از همین نخست و به منظور جلوگیری از افتادن در دام بحث های کشار و غیر هدفمند، بپذیریم که نیرو های چپ، طیف وسیع و گسترده و ناهمگونی را شامل می شوند؛ مسائل و مشغله های طیف ها و گرایشات گوناگون موجود در آن، بویژه در عالم واقع و در برخورد با مسائل جامعه ایران و در سیاست و سیاست ورزی، متفاوت و گاه متضاد می باشند. جمع شدن همه آنها زیر یک سقف سیاسی، به صرف چپ بودن یا چپ انگاشتن خود، غیر ممکن است. هدف نه تلاش برای نزدیکی و گردآوری همه طیف های چپ زیر یک پرچم سیاسی یا...، بلکه جستجوی همگرایی و تامین نزدیکی در میان یکی از این طیف ها، که از همسویی های سیاسی و نظری معینی برخوردار هستند، که من آنها را طیف نیرو های متعلق به چپ دموکرات ایران میدانم، می باشد. طیفی که با سه مشخصه چپ بودن، پایبندی به دموکراسی و مشغله ایران و پیشبرد پروژه سیاسی برای ایران را داشتن، هویت می یابند و تعین سیاسی و نظری پیدا می کند. این سه مشخصه را می توان می باید هم به طور اثباتی و بخصوص به مدد بازنگری به تاریخ معاصر ایران - و چپ ایران- تعریف کرد و توضیح داد و تبار تاریخی آنها بیرون کشید. وهم در تکمیل آن، به همین شیوه، یعنی به مدد سیر تحولات تاریخ ایران، باید مرز آنها با نیرو های راست، با چپ غیر دموکرات و سنتی، و نیز با چپی که زیر پوشش برخورد های کلی و کلیشه ای، از کار طاقت فرسای تحلیل مشخص از شرایط مشخص و دست یابی به پروژه سیاسی مشخص و برخاسته از دل جامعه ایران، با تمامی مختصات اقتصادی و اجتماعی و تاریخی و سیاسی و فرهنگی آن، پفره می رود و...، ترسیم نمود. (در این قسمت نیز، من به سیاق گذشته آگاهانه وارد ارائه این یا آن تعریف از چپ، دموکرات و... نمی شوم. توجه این بحث، بیشتر بر اصل مسئله، نحوه درست برخورد، و احیاناً آن جوانبی از مسئله است که کمتر در بررسی ها، مورد توجه قرار گرفته و می گیرند.)

سوم: بپذیریم که چپ دموکرات ایران، آنگاه که در مقیاس جامعه ایران با تمامی وسعت و تنوع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و قومی- ملی آن می

اندیشیم و آنرا در بستر تاریخ طولانی و پرتحول و سرشار از کشمکش ها و تناقضاتش مد نظر قرار می دهیم، قبل از هرچیز با سیمای سیاسی اش و در مرکز آن با پروژه سیاسی اش برای ایران معنی پیدامی کند. این امر به مفهوم ندیدن اهمیت مباحث تئوریک عام نیست.

پرداختن به مباحث تئوریک عام و جهان شمول، به کمونیسم، به سوسیال دموکراسی، به سوسیالیسم، به مارکسیسم، به مارکسیسم-لنینیسم و به استالینیسم و مائوئیسم و... لازم و ضروری است، و می باید بگونه ای جدی و با برنامه بدان ها پرداخت و بسته به امکانات انرژی ای درخور بدان اختصاص داد. این مباحث، بسیار گسترده اند و از زوایای مختلف می شود بدان ها پرداخت. در این باره پرسش ها فراوانند. بحران کنونی چپ، هم منشا جهانی و هم منشا ملی دارد. این بحران، در پی شکست چپ، هم در قلمرو ملی و هم در قلمرو بین المللی، سربرآورده است. شکست سوسیالیسم واقعا موجود، شکست انقلاب بهمن و خراب شدن آوار حکومت دینی بر سر مردم و آشکار شدن غلط بودن سیاست های چپ ایران در برخورد با وضعیت، همه و همه در بروز این وضعیت نقش داشته اند. بنابراین، برای همه آن نیروهایی که آینده بشریت رانه در کادر سرمایه داری بلکه در سوسیالیسم جستجو می کنند به طور طبیعی این پرسش مطرح می شود که کدام سوسیالیسم؟ چگونه؟ و...

اما: اولاً این مباحث به هیچ وجه جای مسائل سیاسی مرتبط با پروژه سیاسی را نمی گیرند؛ سیمای چپ ایران در سطح جامعه و مردم نه از طریق تئوری ها و ایدئولوژی ها، بلکه از طریق سیاست ها و تاکتیک ها و عملکرد نیرو های چپ است که ترسیم می شود و نقش می بندد. ثانیاً آنجا نیز که به این مباحث، به گونه ای تئوریک، پرداخته می شود، نمی توان آنرا به گونه ای سرسری، کار نشده، فاقد عمق لازم و... برگزار کرد. نا گفته پیداست که اعلام مواضع در قبال این مسائل از سوی این یا آن فعال سیاسی یک چیز است و پرداختن بدان ها از منظر تئوریک و به قصد تشریح و تعمیق آنها نکته ای دیگر. در این زمینه نیز باید در نظر داشت که قبل از ما، فعالین چپ دیگری همین مباحث را در شرایطی دیگر و با تعمق نسبت به راه طی شده و نقد آن داشته اند و بعضاً نیز انتشار داده اند؛ همین مباحث در میان فعالین چپ کشور های دیگر هم جریان داشته و دارد و انتشار یافته و می یابد؛ یعنی ما در نقطه صفر قرار نداریم. یعنی آنجا که به بحث اقدام می کنیم حداقل انتظار این است که سطح مباحث ما از سطح پیش رفته تا حال حاضر، اگر بالاتر نیست، پایین تر هم نباشد. برخورد غیر جدی و درد دل گونه با مباحث جنبش، در شان فعالین سیاسی با سابقه و درد کشیده جنبش نیست. بنابراین مباحث ما در این موارد، آنجا که صورت می گیرد، منطقی با عطف توجه به این موارد و در صورت امکان در ادامه آنهاست که

جریان می یابد.

اما بر گردیم به اهمیت سیمای سیاسی و روشنایی بخشیدن به چپ دموکرات ایران. به تصور من، این است آن مسئله مرکزی که باید عمده پرسش ها و بخش مهمی از انرژی فعالین چپ و بخصوص آنانی که دغدغه کار سیاسی و سیاست ورزی دارند، در حال حاضر وحد اقل برای یک دوره، بر آن متمرکز شود. واقعا پروژه سیاسی چپ دموکرات برای جامعه ایران چیست؟ آیا می توان بدون روشن کردن این پروژه از وحدت چپ سخن گفت؟ این کدام نیرو یا نیرو های چپی هستند که بدون در دست داشتن پروژه سیاسی، یا بدون سخن گفتن از جایگاه کلیدی آن و تعیین خطوطی از آن، سخن از وحدت چپ یا نظایر آن می کنند؟ آیا دور زدن این نکته گرهی، یعنی در فقدان توجه به پروژه سیاسی، سخن از وحدت و وحدت و باز هم وحدت کردن، نتیجه غلبه رویکرد فرقه ای به امر چپ و وحدت آن نیست، و در بهترین حالت منجر به جمع و جور کردن چند فرقه در یک فرقه کمی بزرگ تر نخواهد گشت؟ فرقه ای که بجای یک پروژه، در بر گیرنده ملغمه ای از نیم پروژه های نا روشن و متفاوت و گاه متضاد خواهد بود؛ در چنین ملغمه جمع و جور شده ای، گرایشات سیاسی متخالف و گاه متضاد، با اقدامات متضاد خود، هریک به تناسب زورخویش، از هم انرژی می گیرند، چوب لای چرخ هم می گذارند و همدیگر را خنثی می کنند؛ چنین مجموعه سیاسی فاقد حداقل همگنی، در واقع بدل به جمع فرقه هایی می گردد که کما فی السابق فاقد برایی و کارایی در سطح حداقل ها، در دنیای سیاست و عمل می باشد و به تبع آن، در حوزه نظر و کار روشنفکری و روشنگرانه هم محافظه کارانه عمل خواهد کرد و در یک کلام یک دور دیگر انفعال و بی عملی را دوره خواهد کرد.

چهارم: حقیقت این است که نگاه بخش بزرگی از فعالین سیاسی چپ نسبت به سیاست و سیاست ورزی، قدرت سیاسی و نحوه برخورد بدان، به ایدئوژی و رابطه آن با سیاست، آرمان و سیاست ...، در پی تحولات بزرگ دو و سه دهه گذشته در سطح ایران و دنیای سوسیالیسم و کمونیسم، و تعمق پیرامون آنها، همچون خیلی از کمونیست ها و مارکسیست-لنینیست های سابق، دچار تحول و بعضا دگرگونی شده است. همپای این تحولات، من هم متحول شده ام. به عبارت روشن تر، خود را سوسیالیست، و عضوی از خانواده چپ دموکرات ایرانی می دانم که برخی از مشخصه های آن در سطور قبلی بر شمرده شد. من خود را نه مارکسیست، بلکه ترجیحا مارکسی می دانم. یعنی کارستارگ مارکس را در نقد اقتصاد سرمایه داری و کشف قانون مندی اصلی آن می ستایم و متد و شیوه او در تحلیل مسائل و رویدادها، دیالکتیک مارکس، و تلاش او نه برای تفسیر صرف بلکه برای تغییر، را کماکان معتبر می دانم. به گمان من، باید قدر خوش بینی تاریخی مارکس به انسان و بشریت را عمیقا پاس داشت و همزمان، با

استناد به تحولات پیش‌رفته طی ۱۵۰ سال گذشته و تجربه دردناک دنیای سوسیالیسم و کمونیسم، از انقلاب اکتبر بدین سو، شکست سوسیالیسم روسی و اقمار آن، تعمق در باره آنچه که امروزه در چین و کوبا و کره شمالی به نام کمونیسم و مارکسیسم انجام گرفته و می‌گیرد...، به طور جدی واقع بین هم بود. سرمایه داری برخلاف تصور و پیش‌بینی‌های مارکس، ظرفیت‌ها و امکانات بسیار بیشتری برای رشد و غلبه بر بحران‌هایش داشته است و همان‌طور که دیده و می‌بینیم بمراتب بیشتر از آنچه تصور می‌رفت توانسته خود را با شرایط تطبیق دهد... حقیقت این است که در این فاصله ۱۵۰ ساله، دنیا در تمامی زمینه‌ها تحولات شگرفی به خود دیده است و این تحولات حکم بطلان بر بخش‌بزرگی از پیش‌بینی‌های مارکس زده است. فراموش نکنیم که خود مارکس و انگلس نیز، در دوران حیات خویش، نظر به تحولات پیش‌آمده، بخشی از احکام قبلی خود را کهنه شده اعلام کردند. که در این زمینه، نحوه برخورد انگلس با مانیفست، در اولین مقدمه‌ای که بر انتشار مانیفست پس از درگذشت مارکس می‌نویسد، آموزنده است؛ آنجایی که بخشی از مانیفست را کهنه شده اعلام می‌کند اما از باز نویسی آن به دلیل نبود مارکس اجتناب کرده و برای مانیفست، به همان صورتی که با حضور مارکس تهیه شده بود، اهمیتی تاریخی قائل می‌گردد.

راست این است که پایبندی به شیوه مارکس و پیگیری در آن ایجاب می‌کند که سوسیالیسم را در صنعتی‌ترین و پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه داری انتظار داشت؛ آنهم نه بلاواسطه و به طور خودبخودی، بلکه در صورت فراهم شدن یک رشته عوامل و شرایط عینی و ذهنی؛ پرواضح است استقرار سوسیالیسم، به این ترتیب، با توجه به توازن قوای موجود میان نیروهای چپ و راست، میان جنبه کار و جنبه سرمایه، هنوز در گرو تلاش‌ها و تحولات بسیار عمیق و گسترده‌ای است و در یک کلام زمان می‌خواهد و... تحولاتی که البته با مشارکت فعال و گسترده و آگاهانه همه مردمان تحت ستم و تمامی نیروهای چپ و آزادیخواه تسریع می‌گردد.

بنا بر این، آنجا که بحث چپ دموکرات ایران مطرح می‌شود، اگر بخواهیم به شیوه مارکس به تحلیل اوضاع مبادرت کنیم، آرمانگرایی راجا نشین سیاست ورزی نکرده و با خیال پردازی مرزبندی جدی داشته باشیم، هیچ سنخیتی نمی‌توان با آن چپی داشت که در ایران امروز، با این سطح از عقب ماندگی در تمام جنبه‌ها، و با این چه بسا عقب مانده‌ترین و متوحش‌ترین رژیم سیاسی مستقر در آن که اتفاقاً بردوش اکثریت عظیمی از مردمش شکل گرفته است، سوسیالیسم بلاواسطه را جستجو می‌کند؛ و در خیال آن است که بر ویرانه‌های جمهوری اسلامی، سوسیالیسم را مستقر کند! به همین ترتیب چگونه می‌توان مدعی چپ دموکرات بودو برای استقرار

آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و توسعه و پیشرفت جامعه ایران تلاش ورزید و در عین حال، راه سکوت و مماشات و گاه همراهی با آن گرایش سیاسی ای را در پیش گرفت که با تکیه برگزیده تاریخی چپ، پس از این همه تحولات و تغییرات و تجارب تلخ، سیاست تمکین در مقابل رژیم تا مغز استخوان متحجر و سرکوبگر حکومت دینی را پیش می گیرد، بر سیاست اتحاد و انتقاد با چنین حکومتی پای می فشرد؛ بجای گوشزد کردن مسئولیت اصلی مقامات جمهوری اسلامی در کشیدن جامعه و مردم در باتلاق عقب ماندگی و سرکوب کشت و کشتار و انداختن ایران در مسیر تلاشی، به جای درخواست محاکمه رهبر رژیم در دادگاه های صالحه، تغییر رفتار رهبر را انتظار می کشد و گاه تا مرحله به زیر چتر رهبری جمهوری اسلامی کشیدن همه اپوزیسیون سقوط می کند و... مماشات با چنین مشی سیاسی ای، علاوه بر تمامی عوارض دیگر، سیمای سیاسی چپ دموکرات ایران را نیز در انظار، در سطح فعالین سیاسی و روشنفکران کشور، مخدوش کرده و می کند.

پنجم: شاید بد نباشد در خاتمه اشاره ای به روند وحدت میان سه جریان، سازمان اتحاد فدائیان، سازمان فدائیان اکثریت و شورای موقت سوسیالیست ها داشته باشم. به نظر من طبیعی است که آنها، بعلاوه فعالین چپ منفرد نزدیک به آنها، نظر به همسویی های سیاسی و مراوداتی که با یکدیگر داشته و دارند، پیرویه نزدیکی با یکدیگر یا وحدت با هم را پیش ببرند. آنها می توانند با برخورد واقع بینانه با خود، با پذیرش اینکه درون هر سه آنها تنوع نظری در زمینه کمونیسم و سوسیال دموکراسی و سوسیالیسم وجود دارد؛ با اعلام اینکه برغم این تفاوت ها، اما همگان پایبند به دموکراسی و آزادی و حقوق بشر هستند؛ جمهوری خواه هستند، همگان درد چپ و پراکندگی آن را دارند؛ بنا به همسویی های سیاسی میان خود پیرامون این یا آن سند سیاسی به توافق برسند و به این ترتیب با تاسیس سازمان سیاسی جدیدی، خود را در آن، به این یا آن شیوه، منحل کنند. یا، به طریقی دیگر، نظیر تاسیس تشکل تازه ای در کادر اتحاد چپ، و انتخاب شورای هماهنگی مشترکی برای آن، با حفظ استقلال تشکیلاتی خویش، فعالیت های مشترک میان خود را ارتقا بخشند و... اما، اینها همه یک بحث است و وحدت چپ یا ایجاد تشکل بزرگ چپ، بحثی دیگر. گویا مشکل عمده چپ بر سر بزرگی و کوچکی است! واقعیت این است که، در پی این همه تجربه تلخ گذشته و این همه اشتباهات و این همه تلفاتی که داده ایم و مسئولیت سنگینی که بردوش می کشیم، باید دیگر مسائل را به نام خود بدانیم؛ از برخورد های تبلیغی با خود و فعالین جنبش، از انشا نویسی های خیال پردازانه، بپرهیزیم.

من در باره وحت چپ قبلا اشاره وار و طی صحبت های مختلف به این

مسئله اشاره کرده ام که:

وحدت چپ، چپ دموکرات ایران، قبل از هر چیز حول یک پروژه سیاسی است که انجام می پذیرد.

این پروژه، در حال حاضر وجود ندارد. سیمای سیاسی چپ دموکرات ایران مغشوش، و در نزد جامعه و فعالین سیاسی آن ناروشن است.

وقتی پروژه سیاسی ناروشن است، پس وحدت نیز معلوم نیست حول چه چیزی باید صورت گیرد؛ و بنا بر این وحدت چپ، در مفهوم و مقیاس واقعی اش منتفی می گردد. ضمناً فراموش نباید کرد که دستیابی به پروژه سیاسی گام نخست و البته تعیین کننده است. بعد از آن، برای هر وحدتی، برنامه عمل و سپس طرح تشکیلاتی مناسب با آن پروژه سیاسی و برای پیشبرد آن برنامه عمل است که مطرح می گردند. در صورت نپرداختن به این دو، همه مباحث قبلی در حد حرف و در سطح محافل و فرقه هایی که سردر خود دارند و برای خود حرف می زنند، باقی می ماند.

اما، آنان که خود را متعلق به طیف چپ دموکرات ایران می دانند، می توانند و می باید در زمینه دست یابی به پروژه سیاسی این طیف از چپ همت گمارند. حاصل این تلاش دسته جمعی، فارغ از منافع این یا آن فرقه و تشکل، که به طور علنی و به گونه ای شفاف و فارغ از های وهوی صورت می گیرد، نشان خواهد داد کی ها با کی ها، نزدیک هستند و احیاناً در مسیر وحت حرکت خواهند کرد. در واقع، اگر چیز مقدسی وجود داشته باشد، که البته به نظر من وجود ندارد، نه حرف وحدت و نه هستی مستقل این یا آن تشکل، که پروژه سیاسی برای چپ دموکرات ایران است. اصلاً تا زمانی که مباحث آغاز نشده اند و پیش نرفته اند و به سر انجام نرسیده اند، و معلوم نیست ما با یک یا چند پروژه سیاسی روبرو خواهیم شد، نمی توان چندان سخن از وحت چپ، به این یا آن صورت، و میان این یا آن نیروها، نمود.

در خاتمه، یک بار دیگر یاد آوری می شود که پرسش ها و مباحث مطرح شده در این نوشته، تنها ملاحظاتی هستند پیرامون موقعیت چپ ایران و چالش های آن. برای تدقیق این پرسش ها باید به گفت و گو و تبادل نظر مبادرت کرد. در جریان همین تبادل نظر هست که می توان به جستجوی روش ها و اشکال نوین کاربرآمد و راه را برای دست یابی به پاسخ هایی مطمئن و قانع کننده هموار ساخت.

به بهانه یک نامه



صادق هدایت و روژه لسکو و ترجمه فرانسوا "بوف کور"

ناصر پاکدامن

در هدایت دو کس نهفته بود ، یکی که عاشق پرشور زندگی بود و آن دیگر که تا مرز سرگیجه به مرگ می‌اندیشید. مضمون ادیان ایران باستان پیکار میان نیروهای روشنایی و نیروهای تاریکی، میان هستی و نیستی است. اینکه هدایت به مطالعه و تحقیق در ادیان باستان علاقمند بود، به این خاطر نبود که تعارضهای درونی خود را ، به نحوی ، انتقال یافته در این ادیان می‌دید؟

بوف کور را در شناساندن صادق هدایت به فرانسویان و از طریق اینان به جهانیان نادیده گرفت. می‌دانیم که "صادق هدایت در شب یا نیمه‌شب هشتم آوریل (یعنی هفتم آوریل شبانگاه) [۱۹۵۱] به زندگی خود پایان داده است" (محمود کتیرائی، کتاب صادق هدایت، تهران، کتابفروشی اشرفی و انتشارات فرزین، ۱۳۴۹، ص. ۳۶۴). چند ماهی پس از خودکشی هدایت است که ترجمه لسکو از بوف کور، بار نخست در ۱۹۵۲ در قاهره، در چند شماره پیاپی ماهنامه فرانسوی زبان "مجله قاهره" (La Revue du Caire) شماره های ۱۴۷- ۱۴۸ (فوریه - مارس ۱۹۵۲) تا شماره ۱۵۳ (اکتبر ۱۹۵۲) انتشار می‌یابد و سپس بار دوم در سال ۱۹۵۳ ، در پاریس به صورت کتاب توسط ناشری معتبر، ژوزه کورتی (José Corti)، منتشر می‌شود.

به دشواری می‌توان نقش روژه لسکو (Roger Lescot)، مترجم فرانسوی بوف کور را در شناساندن صادق هدایت به فرانسویان و از طریق اینان به جهانیان نادیده گرفت. می‌دانیم که "صادق هدایت در شب یا نیمه‌شب هشتم آوریل (یعنی هفتم آوریل شبانگاه) [۱۹۵۱] به زندگی خود پایان داده است" (محمود کتیرائی، کتاب صادق هدایت، تهران، کتابفروشی اشرفی و انتشارات فرزین، ۱۳۴۹، ص. ۳۶۴). چند ماهی پس از خودکشی هدایت است که ترجمه لسکو از بوف کور، بار نخست در ۱۹۵۲ در قاهره، در چند شماره پیاپی ماهنامه فرانسوی زبان "مجله قاهره" (La Revue du Caire) شماره های ۱۴۷- ۱۴۸ (فوریه - مارس ۱۹۵۲) تا شماره ۱۵۳ (اکتبر ۱۹۵۲) انتشار می‌یابد و سپس بار دوم در سال ۱۹۵۳ ، در پاریس به صورت کتاب توسط ناشری معتبر، ژوزه کورتی (José Corti)، منتشر می‌شود.

ازینکه آن چاپ نخست چه پیامدهائی داشته است چیزی نمی‌دانیم اما می‌دانیم که انتشار "بوف کور" در هیئت کتاب در فرانسه، رویداد

پراهمیتی شد و بسیاری از بزرگان ادب و هنر آن زمان فرانسه این کتاب را ارج فراوان شناختند و نویسنده آن را در عداد نویسندگان بزرگ دوران معاصر نام بردند (حسن قائمیان بیشتر این نوشته ها را در همان سالها به فارسی برگرداند و در ماهنامه سخن منتشر کرد و بعد ها نیز همراه مطالبی دیگر به صورت کتابی به چاپ رساند. نگاه کنید به: "نظریات نویسندگان بزرگ خارجی دربار" صادق هدایت، زندگی و آثار او"، ترجمه حسن قائمیان، چاپ سوم: تهران، کتابهای پرستو، ۱۳۴۳، ۲۹۴ ص.)

روژه لسکو که بود و با "بوف کور" و نویسنده اش از کجا آشنا بود؟

م. ف. فرزانه می نویسد:

لسکو فقط ایراندوست و ایرانشناس نبود، زبانشناسی استثنایی بود که نه تنها فارسی و عربی و آلمانی و انگلیسی و اسپانیایی را خوب می دانست، بلکه قصه های عامیانه کردی را به فرانسوی ترجمه کرد، دستور زبان کردی را تدوین نمود و در مدرسه زبانهای شرقی پاریس این زبان را درس میداد. لسکو فقط بوف کور، محلل و زنی که مردش را گم کرد هدایت را ترجمه نکرده بود. پدرو پارامو (Pedro Paramo) اثر معروف ژوان رولفو (Juan Rulfo) نیز به وسیله او از اسپانیایی به فرانسوی برگردانده و شناخته شد.

لسکو دیپلماتی حرفه ای بود. در جوانی با سمت دبیر سوم سفارت به تهران آمد و با صادق هدایت و دوستان او آشنا شد. در همان دوره، نخستین مقاله را دربار ادبیات معاصر ایران نوشت. سپس مدت درازی مأموریت سفارتهای قاهره و مکزیکو و سازمان ملل متحد در نیویورک را یافت. در سال ۱۹۶۱ دوباره با مقام وزیرمختاری به ایران بازگشت و دو سال بعد با عنوان سفیر برای گشایش سفارت فرانسه در اردن هاشمی به عمان رفت و سپس سفیر فرانسه در تایلند شد و تا ۱۹۷۳ در آنجا بود، تا اینکه او را به پاریس احضار کردند. چرا؟ برای اینکه وقتی چند نمایندگی مجلس فرانسه به بانکوک رفته بودند، او نتوانسته بود اتومبیل سفارت را در اختیارشان بگذارد! چنین گناهی (!) باعث شد که لسکو در انتظار مأموریت بعدی يك سالی خانه نشین بشود. تازه ازدواج کرده بود و از رفتار دستگاه دولت زجر می کشید و بیمار شد. بیماری بیعلاج: سرطان.

.. آن وقت فکر کم و بیش بچگانه ای به سرم زد: راهی بجویم تا او تشویق بشود و از غصه اش بکاهد. آیا اگر دولت ایران به او مدال و نشانی بدهد و از خدماتی که به ادبیات معاصر ایران کرده است

قدردانی‌کند خوشحال می‌شود؟ به فریدون هویدا که در نیویورک بود تلفن زد و خواهش کردم موضوع بیماری سخت لسکو را به گوش برادر نخست وزیرش برساند و از او بخواهد يك نشان برای لسکو بفرستند و طی مراسمی خد ماتش را بستایند. فریدون هم که لسکو را خوب می‌شناخت پیشنهاد مرا پذیرفت و اقداماتش نتیجه داد و يك نشان درج دوم (؟) برای لسکو فرستادند که متأسفانه با تأخیر زیاد به پاریس رسید. از آنجا که لسکو از منشاء این حق شناسی غیر مترقبه مطلع نبود، یواشکی او را پاییدم. آیا چنین پیشامدی می‌توانست در بهبودش مؤثر باشد؟

چنین به نظرم رسید که با وجود تشدید بیماری تا چند روزی سر حال آمد. تأثیر این تشریفات کوچک مثبت، ولی زود گذر بود و آخرین بار که به خانه اش رفتم، او را موجودی یافته‌ام در بستر افتاده، با چهره تکیده و جثه‌ای تقلیل یافته... ولی لبخند به لب و شوخ که از گذشته و حال صحبت می‌کرد؛ اینکه در جوانیش خوابهایش را یادداشت می‌کرده است، می‌خواسته نویسنده بشود، مجموعاً سکه‌های قدیمی می‌داشته، از جمله آرزوهایش در مکزیك این بوده که تك و تنها برود در یکی از جزایر کوچک کارائیب مستقر بشود... و حالا با این دارو و درمانها؟ "مدتی است که دکتر هورمون ماده تجویز کرده است... بعید نیست پستان در بیاورم... آن وقت کار زخم آسان می‌شود، می‌توانم بچه‌مان را شیر بدهم!" و زنش خندید و خودش قهقهه زد و من و زخم هم خندیم تلخ سر دادیم. هیچ يك به روی خودمان نمی‌آوردیم که محکوم به مرگ است... و خود او که مردی هوشمند بود و از نوع معالجاتش به بیماری بی‌علاجش پی برده بود، باز می‌خندید و چشمانش می‌درخشید و از روزهای آینده می‌گفت... (م. ف. فرزانه: "یادداشتی برای زنده‌ها" در: خرد و آزادی: یادنامۀ دکتر امیرحسین جهانگللو، به کوشش کریم امامی و عبدالحسین آذرنگ، تهران، باغ آینه، ۱۳۷۲، ص. ۷۱-۷۳).

این پایان راه است. وگفتن اینکه آن نشان اهدایی هم "درج يك" بوده است و نه "درج دو"، چیزی را تغییر نمی‌دهد. اما آغاز آشنایی لسکو با ایران از کجا بود و چگونه بود؟

لسکو متولد ۱۸ مارس ۱۹۱۴ است. در ادبیات، از دانشگاه پاریس لیسانس دارد و هم مدرس علوم سیاسی پاریس را به پایان رسانده است و هم از مدرس مطالعات عالی دیپلم گرفته است و هم از مدرس ملی السنۀ شرقی پاریس در زبانهای عربی کلاسیک، فارسی و ترکی. او از ۱۹۳۶ (۱۳۱۵-۱۳۱۴) در سوریه و لبنان است و در "انستیتو فرانسیس دمشق" (Institut français du Damas) که از مراکز مهم مطالعات شرق شناسی فرانسه است به تحقیق و کار مشغول است و مقالاتی نیز در مجلات

معتبر شرقشناسی فرانسوی دربارۀ فرهنگ و ادبیات فارسی و کردی انتشار می دهد که از آنجمله است مقاله ای در "مجله مطالعات اسلامی" (Revue des études islamiques) دربارۀ "امثال و چیستانهای کردی" که در ۱۹۳۷ (۱۶-۱۳۱۵) انتشار یافته است و بعد هم ترجمه چند صفحه چاپ نشده از جامی است در شماره های ۷-۸ (۳۸-۱۹۳۷) "بولتن مطالعات شرقی" (Bulletin d'études orientales) که در آن زمان توسط "انستیتو فرانسۀ دمشق" منتشر می شد. در آن سالها لسکو هم دربارۀ زبان کردی تحقیق می کند و هم دربارۀ یزیدیان سوریه و جبل سنجر و نتایج بررسی وی در این باره به صورت کتابی در ۱۹۳۸ (۱۷-۱۳۱۶) انتشار می یابد (دمشق، ۱۹۳۸).

با چنین توشه ای است که لسکو در اواخر بهار یا اوائل تابستان ۱۳۱۷ از سوی "انستیتو فرانسۀ دمشق" به سوی ایران رهسپار می شود. در میان اوراق و اسناد بازمانده از لسکو، دو نامه هست که از آمدن او به ایران اطلاعاتی را به دست می دهد. نخستین نامه از لویی ماسینیون (Louis Massignon) است که در آن زمان از بزرگان شرقشناسی فرانسه بود. وی در نامه ای به تاریخ ۲۲ مارس ۱۹۳۸ (۲ فروردین ۱۳۱۷)، به لسکو می نویسد که شما را به غلامحسین صدیقی و سعید نفیسی و علی اکبر سیاسی معرفی کردم و امیدوارم که در تهران شما را کمک فراوان کنند. این نامه به بیروت یا به دمشق فرستاده شده است چرا که در آن زمان لسکو در آن نواحی به پژوهش و تحقیق مشغول بوده است. نام دیگر از هانری ماسه (Henri Massé) است (۳ آوریل ۱۹۳۸/۱۴ فروردین ۱۳۱۷) که در پاسخ نامهای از لسکو نوشته شده است. ماسه مینویسد در معرفی شما نامهای به سعید نفیسی نوشته ام و بعد هم گویی که به پرسش لسکو پاسخ می دهد دربارۀ ترجمه آثاری از ادبیات معاصر فارسی می نویسد که می توان "فرنگیس" سعید نفیسی یا یکی از داستانهای کوتاه صادق هدایت (مثلاً زنده بگور) و یا یکی از داستانهای کوتاه محمد حجازی که اخیراً چاپ شده است (مثل "درویش قربان") را به فرانسه ترجمه کرد.

مثل اینکه لسکو در تابستان ۱۳۱۷ به تهران می رسد. در هر حال در آن روزها، دیگر در تهران است. لسکو در تهران چه می کند؟

در پیش نویس نامه ای به فارسی خطاب به مقامات وزارت فرهنگ ایران از علاقه خود به مطالعه و تحقیق دربارۀ یزیدیان صحبت می کند. اینکه سرنوشت این تقاضا نامه چه می شود بر ما معلوم نیست اما ازین گذشته، علاقه اوست به مطالعه و تحقیق دربارۀ فرهنگ و ادبیات معاصر ایران.

در همان ماه‌های نخست اقامت در تهران، لسکو مقاله‌ای می‌نویسد با عنوان "یادداشت‌هایی دربارهٔ مطبوعات ایران" ("Notes sur la Presse iranienne") که در "مجلهٔ مطالعات اسلامی" همان سال ۱۹۳۸ منتشر می‌شود. مقاله نوعی تکنگاری است از مطبوعات ایران در سال‌های پایانی دوران بیست‌ساله همراه با ارائهٔ فهرستی از مجلات و روزنامه‌هایی که در ایران منتشر می‌شود. اگر به تاریخ روزنامه‌ها اتکاء کنیم مقاله باید در تابستان ۱۹۳۸ (۱۳۱۷) نوشته شده باشد چرا که به شماره‌های ۸ تیر و ۲۶-۲۷ خرداد روزنامه‌های "ایران" و "اطلاعات" استناد می‌کند و یا اشاره می‌کند که روزنامه "ژورنال دو تهران" (Journal de Téhéran) از تاریخ ژوئیه ۱۹۳۸ (تیر - مرداد ۱۳۱۷) املای فرانسوی کلمه "تهران" را تغییر داد (ص. ۲۷۲) و ازین پس نام پایتخت کشور را چنین نوشت: Téhéran.

در این تکنگاری دربارهٔ مطبوعات فارسی نه از "مجلهٔ موسیقی" (شمارهٔ نخست: فروردین ۱۳۱۸) نامی هست و نه از "ایران امروز" که معلوم است که هنوز منتشر نشده بودند. از "اطلاعات هفتگی" و "راهنمای زندگی" هم نامی نیست چرا که هر دو از مجلات سال‌های بعدی هستند. مقاله در دو قسمت است. قسمت نخستین آن تحلیلی است از محتوای مطبوعات و تعداد آنها و نقش دولت و تبلیغات دولتی در مطبوعات. قسمت دوم مقاله، فهرستی است از کلیهٔ مطبوعاتی که در ایران آن زمان انتشار می‌یافته است: نخست روزنامه‌ها و سپس هفته‌نامه‌ها و ماهنامه‌ها.

در سال بعد و در همین "مجلهٔ مطالعات اسلامی"، لسکو مقاله‌ای دیگر منتشر می‌کند دربارهٔ "اصلاح واژگان در ایران" ("Réforme du vocabulaire en Iran", p. ۷۵ - ۹۶) که در واقع دربارهٔ فرهنگستان ایران است و فعالیت آن در وضع لغات تازه و ضرب واژه‌های نو.

اما دربارهٔ ادبیات معاصر فارسی، لسکو مقاله‌ای می‌نویسد نسبتاً طولانی دربارهٔ ادبیات داستانی در ایران معاصر ("Le roman et la nouvelle dans la littérature iranienne contemporaine") که باید آن را نخستین تکنگاری درین زمینه دانست. این مقاله مبتکرانه و بی‌سابقه دربارهٔ "رمان و داستان کوتاه در ادبیات ایران معاصر"، در سال ۱۹۴۲ (۲۱-۱۳۲۰) در "بولتن مطالعات شرقی" منتشر می‌شود و بحث و تحلیل از هدایت و آثارش بخش مهمی از مطالب آن را تشکیل می‌دهد. برگردان فارسی این بخش از مقاله در همان سالها در ماهنامه "سخن" منتشر شده است (نگ: روزه لسکو، "صادق هدایت"، سخن، سال ۳، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص. ۱۱۷-۱۱۰). این

نخستین باری است که لسکو دربار هدایت می نویسد. آشنایی او با هدایت از کی و کجا آغاز می‌شود؟

در آن زمان که لسکو به تهران می‌رسد (تابستان ۱۳۱۷)، صادق هدایت در تهران است. سفر یکساله او به هند پایان یافته است و وی در نیمه دوم شهریور ماه ۱۳۱۶ به تهران بازگشته است. در ۷ مهر ۱۳۱۶ به مجتبی مینوی می‌نویسد: "دو سه هفته است که وارد شده‌ام و با حقوق کمتر از سابق که آنهم پر و پائی ندارد در اداره مشغول خر حمالی هستم" (نگ: محمود کتیرایی، یادشده، ص. ۱۳۸). غرض از اداره، بانک ملی ایران است و از نظر استخدامی، همچنان که در معمول ادارات دولتی پیش می‌آید، سر و سامان گرفتن کار هدایت در این اداره چند هفته ای به طول می‌انجامد: در تاریخ ۶ آبان ۱۳۱۶ است که از بانک تقاضای "شغل مناسبی" می‌کند و روز بعد پرسشنامه استخدامی را پر می‌کند و در ۲۲ آبان در دایره ارز به کار آموزی مشغول می‌شود. در ۱۸ دی ماه است که با ۸۰ تومان حقوق به استخدام بانک ملی در می‌آید و در دایره ارز شعبه مرکزی بانک ملی ایران به کار خود ادامه می‌دهد. اما هدایت در بانک چندان دوامی نمی‌آورد و بالاخره در ۱۵ بهمن ۱۳۱۷ به ریاست شعبه مرکزی، توسط دایره ارز می‌نویسد که "به واسطه پیش آمد غیر مترقبه مجبور به استعفا می‌باشم". چندی پس از این، هدایت به استخدام اداره موسیقی کشور در می‌آید و در آنجا خاصه مجله موسیقی را تا شهریور ۱۳۲۰ اداره می‌کند و پس از آن در ۲۸ آبان ۱۳۲۰ به عنوان مترجم در هنرکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران استخدام می‌شود (درباره هم: این اطلاعات نگ: "نامه های اداری هدایت" در: نامه های صادق هدایت، گردآورنده محمد بهارلو، تهران، نشر اوجا، ۱۳۷۴، ص. ۲۶۶-۲۶۱). حاصل هم این توضیحات آنکه در تابستان ۱۳۱۷، هنگام رسیدن لسکو به تهران، هدایت در دایره امور ارزی شعبه مرکزی بانک ملی ایران به کار مشغول بوده است.

در میان یادداشتها و اوراق لسکو متنی یافت می‌شود با عنوان "چند خاطره درباره صادق هدایت" که می‌بایست چند ماهی پس از انتشار ترجمه فرانسه بوف کور نوشته شده باشد تا همراه و در مقدمه دو داستان کوتاهی که هدایت به فرانسه نوشته است در "مجله پاریس" (Revue de Paris) منتشر شود. اینکه چرا این طرح عملی نشد را نمیدانیم اما باید بگوییم که این نوشته نکات تازه و مهمی را درباره هدایت آن سالهای پایانی "عصر طلائی" و دامنه دوستی او با لسکو به دست می‌دهد. لسکو می‌نویسد که

هدایت دوست من بود و با اینکه خود را کشت برای من همچنان زنده است. از او که آنقدر تو دار بود، چه بگویم که به یادش هم خیانت نکرده باشم.

لسکو سپس از چگونگی آشنایی خود با هدایت سخن میگوید:
در یکی از روزهای دور دست ۱۹۳۸، شرقشناس جوانی، تازه وارد به تهران، به بانک ملی رفته بود تا مقداری پول عوض کند. توضیحات او که به فارسی تا اندازه ای دست و پاشکسته داده میشد توسط کارمندی که چهره‌اش از طنزی اندکی تلخ میدرخشید بردبارانه پذیرفته شد و بالاخره به فرانسه‌ای عالی پاسخ شنید: "به جای اینکه بگذارید بانک ما شما را بدزدد، بروید پولتان را جای دیگر عوض کنید. بعد هم بیخود وقتتان را با مطالعه ادبیات جدید ایران تلف نکنید که هیچ اهمیتی ندارد". بایستی که آدمی انضباط آهنینی را که استبداد مطلق رضا شاه بر ایران آنروز حکمفرما کرده بود، شناخته باشد تا بتواند شگفت‌انگیزی چنین سخنانی را بر زبان یک کارمند دولت تصور کند.

چندی پس ازین، مشتری و صندوقدار عجیب بانک که کسی جز صادق هدایت نبود، به لطف دوستی مشترک، بار دیگر یکدیگر را بازیافتند. دوستی و مودتی پا گرفت که دیگر هرگز پایان نیافت.

چه افسانه‌های دربار هدایت رواج یافته است! او را میخواره، افیونی، غرقه در انواع فسق و فجور و علاوه برین خُل و چِل وصف کرده‌اند و این همان تصویری است که از او در رمان جمالزاده، دارالمجانین، یافت می‌شود. او خود، هرچند ازین شخصیتی که می‌بایستی داشته باشد، بی‌آنکه هرگز اعتراف کند، رنج می‌برد، اما هیچگاه هم ازینکه رفتاری کند که این حرفهای مفت و یاوه را تشدید کند کوتاهی نمی‌کرد. ازین گذشته حساسیتی شدید، عصیان دائم علیه بلاهت و بیعدالتی جهان و قاعده‌ای که برای خودش وضع کرده بود که هرگز تسلیم پیشداوریها، رذالت و پستی مردمان نشود، غالب ایام رفتاری را بر او تحمیل می‌کرد که به گمراهی کسی که او را نمی‌شناخت می‌انجامید.

حاجتی به گفتن دارد؟ که صادق گیاهخوار بود - از سر اعتقاد فلسفی و حتی بیشتر به علت بیزاری و نفرتی بود که در اثر واکنشی ناخودآگاه به کشش و جاذبیت مرگ، نسبت به چیزهای بیجان احساس می‌کرد. کم می‌نوشتید، نه بنابر اصل و اصولی بلکه به خاطر بنیه ای نسبتاً ضعیف. از همین رو در مورد مخدرات نیز اگر مصرف می‌کرد همیشه حد اعتدال را نگه می‌داشت. کمی تریاک، کمی کوکائین و آنهم در دوره‌های از زندگی. کنجکاوی، او را به آزمودن همه چیز برمی‌انگیخت و گاه هم راه فراموشی رنجهای خود را در مواد مخدر می‌جست،

هیچ چیز به حدتذهن و صفای باطن او لطمه‌ای نرساند.

هم استعداد و هم اصل و نسب راه درخشانترین آینده‌ها را بر او می‌گشودند اما وی مشاغل اداری دون‌پایه در بانک ملی و سپس در هنرستان موسیقی و هنرکده هنرهای زیبا را بر چنین آینده‌ای ترجیح داد. گذشته از چند سال دوران جوانی در پاریس و سفری به هندوستان و سفر بسیار کوتاهی به آسیای مرکزی، رویدادهای کمی در زندگی او رخ داده بود، همان زندگی که در فرانسه، در ۱۹۵۲، با خودکشی به آن پایان داد. اما این ریاضت‌کشی او را تا پایان همانی نگهداشت که می‌خواست باشد.

می‌توان درد و رنج زخمهایی را تصور کرد که بر جان و تنش نشست آن زمان که پا به سن گذاشت و متوجه شد که از نظر پیشداوریها و اعتقادات رائج، هر عمل و اقدام بلندنظرانه محکوم است و حتی صداقت در گفتار هم ظن و گمان بد بر می‌انگیزد (چند یک از نخستین آثارش توقیف شدند با اینکه ابتدا تحریک‌آمیز و فتنه‌انگیز نبودند). اینکه دلسردیها و سرخوردگیهای دیگری هم، در محدودی خصوصی‌تر، بر او اثر گذاشته باشد بسیار محتمل است. اما تا آنجا که می‌دانم نمی‌بایست این موضوعات را با کسی در میان گذاشته باشد و همچنانکه هرگز سخنی به زبان نیاورد از آن کاوشهای مصیبت‌بار در طول راههای درونی که همه در همسایگیهای مرگ به پایان میرسید.

در حقیقت خیلی زود سرنوشت خود را مشخص کرده بود. پیش ازین هم در پاریس، دانشجوی جوانی که بود دست به خودکشی زده بود و از آن پس نیز همواره خود را در مهلت تعویق و تعلیق می‌دانست و در انتظار لحظه‌ای که برای سقوط در عدم برخواهد گزید.

در هدایت دو کس نهفته بود، یکی که عاشق پرشور زندگی بود و آن دیگر که تا مرز سرگیجه به مرگ می‌اندیشید. مضمون ادیان ایران باستان پیکار میان نیروهای روشنایی و نیروهای تاریکی، میان هستی و نیستی است. اینکه هدایت به مطالعه و تحقیق در ادیان باستان علاقمند بود، به این خاطر نبود که تعارضهای درونی خود را، به نحوی، انتقال‌یافته در این ادیان می‌دید؟

وقتی سرحال و میزان بود، یعنی تنها اوقاتی که با دوستانش می‌گذراند، صادق، شاداب‌ترین همنشینان بود و در سرزندگی و زنده‌دلی، شگفت‌انگیزترین ایشان. در آن دوره‌هایی که من در تهران اقامت داشتم، تقریباً هر شب گروه ما یا در خانه او، در اتاقی که در جلوخان منزل پدری داشت جمع می‌شد و یا در یکی از آن اغذیه

فروشیهای ارمنی که ودکا و پیش‌غذا داشتند. برنامه‌ش بزنده‌داری به میل طبع صادق تنظیم میشد که بهتر از هرکس منابع و امکانات شهر را می‌شناخت. و آن وقت، گشت و گذارهای پایان‌ناپذیر بود در محله‌های دوردست یا در دهات شمران. قهوه‌خانه‌های توده‌پسند و نیک، قهوه‌خانه‌های آسیاب‌گاو‌مش، با باغهایی آکنده از زمزم درختان و جویبارها در تاریکی شب، قهوه‌خانه‌ای که رفیقمان، شاطر عباس در عمارتی مجاور سفارت انگلیس داشت و مشتریانش از بهترین مردمان نبودند، دکانهای بازار که آنوقت صحنه‌ی حوادث مضحک یا گفتگوهای خنده‌آور با شخصیت‌هایی میشدند که گویی، درست سر بزنگاه، از درون باورنشده‌ی و ناواقعی سر بر آورده‌اند. درویش دوره‌گردی که شعر این و آن شاعر را در وصف ناپایداری روزگار می‌خواند، فلان دکاندار بفهمی نفهمی مضحکی که صادق که خودش را تازه‌وارد و شهرستانی جا زده بود از او مصراغه تقاضا می‌کرد که ما را با لذتهای پایتخت آشنا کند، یا پاندازی که حالا انجیل و تورات می‌فروخت برای اینکه حمایت انگلیسیها را به خود جلب کند و ازین طریق در زندگی بهتر موفق شود؛ و بسیاری دیگر، با رفتار و حرکاتی مضحک یا رقت‌انگیز ولی نه هرگز پیش‌پا افتاده. موضوعات با پای خود به مقابل دوست ما می‌آمدند و آن حیاط قهوه‌خانه‌ای را به یاد می‌آورم که شبی کشف کردیم. بر دیوارهایش چمن و دشت و صحرا نقاشی کرده بودند و این همه را با تصویر شخصیتها و اتومبیل‌های مجللی که از مجله‌های مصور بریده بودند تزیین کرده بودند و آدمها، هر کدام حلقه گلی از نیلوفر آبی بر دور گردن داشتند از همان نیلوفرهای آبی خانه‌های شب‌آلود بوف کور.

دفعات دیگری هم سرزده به خانه‌ی یکی از روابط و آشنایانی می‌رفتیم که صادق به خاطر خصال بیمثالشان، با آنها مراوده می‌کرد؛ آدمهایی که همچون او دنیاهایی داشتند بدور از ابتذال... بدون او، هم‌این چیزها، معمولی و پیش‌پا افتاده و غالب اوقات هم نکبت‌آور می‌ماند. حضور او کفایت می‌کرد که همه چیز جادویی شود.

خواهند گفت: وقت‌گذرانیهای بچگانه. نه آنقدرها که به نظر می‌آید. این ولگردیها هدایت را در تماس با گوناگونترین آدمها قرار می‌داد؛ به برخی می‌آموخت و از برخی فرا می‌گرفت. به یمن درخشندگی فردی او و همچنین تأثیر آثارش بود که این نقش سرکرده و مؤسس مکتب ادبی جوان ایران را بازی کرده است، چیزی که او خود منکر می‌شد... دربار این شبها و شبگردیها، اشارات دیگری نیز در یکی از نامه‌های خصوصی لسکو می‌یابیم که نامه‌ای است از ادوارد سَنژِه (Edouard Saenger) که سالها ساکن ایران بود و ایرانی بود و تا

زمانی که ایران را در تابستان ۱۳۱۸ ترک کرد و به پاریس آمد در ایران به تجارت مشغول بود. بر روی کارت ویزیتی به زبان فرانسه نشانی او "کو چ" مخبرالدوله، تهران" ذکر شده است همراه با این شماره تلفن: ۸۹-۸۰.

ادوارد سَنژه همان کسی است که هدایت در واپسین سفر خود به پاریس، به یاری او، آپارتمان کوچکی را اجاره کرد و در روز جمعه ۱۶ فروردین ۱۳۳۰ / ۶ آوریل ۱۹۵۱ به آنجا نقل مکان کرد تا در روز بعد در همانجا خودکشی کند. با همین ادوارد سَنژه است که هدایت در روز دوشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۳۰ / ۹ آوریل ۱۹۵۱ در همین محل و عهد دیدار داشته است و زمانی که او به سر و وعده می آید با در بستن آپارتمانی روبرو می‌شود که در بوی شدید گاز فرو رفته است و پس هموست که هدایت را نخست در بستر مرگ خودخواسته‌اش می‌یابد. سَنژه همچنان که اشاره شد در تابستان ۱۳۱۸ به پاریس می‌آید تا در کشور فرانسه مقیم شود. وی در نامه‌ای به زبان فرانسه که به تاریخ ۱۲ ژوئیه ۱۹۳۸ (۲۰ تیر ۱۳۱۸) از پاریس به "روژ" عزیزم" در تهران نوشته است می‌نویسد که نامه را هدایت هم بخواند:

از تو و هدایت تشکر می‌کنم از ظرافتی که داشتید که رفتید و غیبت مرا در آسیاب گاو میش جشن گرفتید. با هم علاقه و آفری که به دیدن شما دو تا دارم باید بگویم که بسیار خوشبختم (اگر بتوانم هنوز هم خوشبخت باشم) که در این عیاشی شرکت نداشته‌ام و حتی هزاران کیلومتر هم از آن فاصله داشته‌ام. این نامه را به هدایت هم نشان بده و به او بگو که آن را همچون نامه‌ای خطاب به خودش تلقی کند چرا که شوخی به کنار، در " منزل خرس سفید" (Chez l'Ours Blanc) کار زیادی هست (خوشبختانه قسمت اداری که من هم آنجا منزل دارم، ساعت ۱۱ صبح باز می‌شود) با این حال یکی از همین روزها برایش نامه خواهم نوشت.

بیشتر برایم بنویسید. تو و صادق. از پنجره پاریس را نگاه میکنم که در این روشنایی، تابناک است.

ازین یادآوری فضای شب زنده‌داریهای آن سالها بگذریم و به نوشتن منتشر نشدن لسکو باز گردیم. وی در نوشتن خود به طنز هدایت هم می‌پردازد تا بنویسد که

طنز هدایت هیچگاه، بی‌خود و بی‌جهت نیست چرا که این طنز، بازی و سرگرمی نیست بلکه اعتراضی پرشور است به بیهودگی و پوچی، اقدام و عملی است از سرعصیان و طغیان. این کار بدون خطر هم نبود؛ کاریکاتوری که می‌شد اسائن ادبی به ساحت حضرت محمد تلقی شود جزوه ای انتشار یافته از سوی صادق و یکی از دوستانش را مصور می‌کرد و

باعث آن شد که این دوست هدف ضرب دشنه متعصبی قرار گیرد. در زمانی که هدایت در هنرستان موسیقی مشغول کار بود مسئولیت اداره مجله موسیقی که زیر نظر این مؤسسه منتشر می شد به او واگذار شد. و از آن هنگام در این ماهنامه مقالات حیرت‌آوری انتشار یافت همچون آن سلسله گزارشها درباره تحقیقات يك عالم هندی موهوم راجع به " اثر موسیقی بر گیاهان". آزمایشهای توصیف شده و منابع و مستندات متن بهت‌آور است. اگر راز این دست انداختن و شوخی بر ملا شده بود ممکن بود که برای نویسنده‌اش بسیار گران تمام شود. اما از نظر هدایت، این کار آنقدر ارزش داشت که پذیرش چنین خطری را توجیه کند.

این نوشته لسکو به دو اتفاق مهم زندگی هدایت در آن "عصر طلائی" اشاره دارد. نخستین که چاپ آن جزو "پیشکش آوردن اعرابی به بارگاه ایران" توسط علی مقدم همراه با دو طرح صادق هدایت است (بازچاپ در: صادق هدایت و مسعود فرزاد [یاجوج و مأجوج]، وغ و ساهاب، با طرحهای اردشیر محمص، به پیوست نوشته هایی از صادق هدایت، مسعود فرزاد، حبیب یغمائی، علی مقدم و ناصر پاکدامن، ونسن [فرانسه]، ۱۳۸۱، ص. ۲۲۵-۲۰۹) همزمان با برگزاری جشن هزاره فردوسی در ۱۳۱۳ که میدانیم به توقیف و بازجوئی و بالاخره ممنوع القلم شدن او می‌انجامد (نگ. به مقاله‌ای از همین قلم درباره "وغ و ساهاب، کتاب بی همتا در شصت سال بعد"، چشم‌انداز، ۱۳، ۱۳۷۳، ص. ۱۲۱-۱۲۰. بازچاپ در: صادق هدایت و مسعود فرزاد [یاجوج و مأجوج]، وغ و ساهاب ...، یادشده، ۲۸۸-۲۴۱) و رویداد دومین، آن مقاله در مجله موسیقی است که نخستین بار، محمود کتیرایی در پی نامه‌ای توسط سید محمد علی جمال زاده در کتاب پر ارج خود از آن سخن می‌دارد (نگ: محمود کتیرایی، کتاب صادق هدایت، یادشده، ص. ۲۶۳-۲۶۰). مراجعه به این کتاب برای اطلاع از کم و کیف قضایا ضرور و واجب است.

همچنان که اشاره شد این نوشته لسکو چاپ نشده مانده است اما او در چند مناسبت دیگر هم از هدایت و آثارش نوشته است که نخستین آنها در زمان حیات هدایت هم منتشر شده است و همچنان که پیش از این هم گفته شد در همان سالها به فارسی هم برگردانده شده است (روژه لسکو، "صادق هدایت"، سخن، سال ۳، شماره ۲، اردیبهشت ۱۳۲۵، ص. ۱۱۷-۱۱۰).

در این صفحات، نخستین بار است که آثار هدایت موضوع بررسی جامعه قرار می‌گیرد و باز هم نخستین بار است که لسکو می‌نویسد که بزودی ترجمه ای از "بوف کور" به زبان فرانسه منتشر می‌شود و همچنان که

۱۹۴۲ میلادی است، سالی که مطابق گاهنام خورشیدی در ۱۱ دیماه ۱۳۲۰ آغاز شده و در ۱۰ دیماه ۱۳۲۱ پایان یافته است. لسکو ادامه می‌دهد: صادق هدایت استعداد های متنوع دارد و مطالب هر يك از کتاب های او کاملاً مختلف است. در آثارش خاطرات شخصی، که با عواطف شدید بیان شده (آیند شکسته، مادلن) و داستان های تاریخی (آخرین لبخند، آتش پرست) و مخصوصاً تشریح عادات و اخلاق ایرانی و قصه های خیالی دیده می‌شود.

لسکو سپس به تحلیل هر يك از این انواع نوشته های هدایت می پردازد:

داستان های صادق هدایت خواننده را به محیط فقیران و دهقانان می برد... صادق هدایت خوانند خود را وادار می‌کند که به بدبختی های بیچارگان توجه نماید و او را در رنجها و امیدهای این طبقه شریک می سازد ... از بس صفات و خصائص اشخاص داستان صریح و برجسته است خواننده ممکن است گمان کند که مصنف خود همه را می‌شناخته و با ایشان در آسیاب گاو میش یا قهوه‌خانه و نك مفصلاً گفتگو کرده است... اکنون باید به صحبت اشخاص توجه کرد. هم آنها به زبان عامه، یعنی لهجه های تهران و شیراز و حتی مازندران گفتگو می‌کنند که آنقدر شیرین و زیبا ست خاصه وقتی که صادق هدایت عبارات را پرداخته باشد. به زحمت می توان باور کرد که این جمله ها در ضمن گفتگوی اشخاص یادداشت نشده و همه زاد و خیال و تصور باشد.

نویسنده هم در توصیف و هم در مشاهده دقیق امور، قدرت بسیار دارد. اگر چند داستان او را بخوانید هرگز دو داستان نخواهید یافت که واقعه یا نتیج آنها به طریقی در یکدیگر داخل شده و با هم مشابهت داشته باشد. مشکلاتی که در هر داستان پیش می‌آید هر يك به طرزی هرچه استادانه تر و مبتکرانه تر حل می‌شود ... برای آنکه نمونه ای از هنر صادق هدایت به دست بیاید سزاوارست که یکی از بهترین داستان های او مانند "محلل" ترجمه شود ...

شاید بیفایده نباشد اگر همینجا اضافه کنیم که سالها بعد، لسکو این داستان کوتاه هدایت را به همراه داستان کوتاه دیگری از او، "زنی که مردش را گم کرد" به فرانسه ترجمه کرد. این ترجمه ها (در شماره ۸ مجله "شرق" Orient) در سال ۱۹۵۸ به چاپ رسیده است. در هر حال، بگذریم. لسکو در قسمت پایانی مقاله خود به بحث از "داستان های خیالی هدایت (که شاید مناسبتر باشد اگر آنها را

داستانهای شوم بخوانیم زیرا بجز داستان بوف کور هیچیک بکلی دور از حقیقت واقع نیست) " می پردازد و می نویسد که این داستانها مارا به عالم کابوس می برد که ساکنان آن دیوانگان و بیماراند... هم این داستانها شامل يك انحراف از عالم عادی به عالم بیماری و جنون است. در اینگونه موارد نیز مصنف کمال استادی را نشان میدهد. باید این هنر او را تصدیق کرد که توانسته است در این زمینه آثاری متغایر با آثار هوفمان و پو ایجاد کند و نمونه‌هایی کاملاً مبتکرانه ابداع نماید.

آنچه در آثار هدایت خصوصاً جلب توجه می‌کند علاقه او به حوادث شوم و لذتی است که از تذکار مرگ می برد. هستی اصلی اکثر داستانهای او، حتی آنها که از دست آثار خیالی او به شمار نمی‌آید، مرگ یا جنایتی است... صادق هدایت هر لحظه تکرار می‌کند که تنها مرگ قابل آرزوست... دنیا هم بمانند طبع انسانی، ترقی‌پذیر و اصلاح‌پذیر نیست. اگر تمدن می‌تواند اغلب دردها را درمان کند بزرگترین و مدهشترین دردها را شدیدتر می‌نماید. محیط ترقی‌یافته و کاملی که اعقاب ما در آن زندگی می‌کنند به موجب داستان "س. ک. ل. ل." از همه حیث بی نقص است؛ فقط يك درد بی دوا در آن باقی مانده: "يك درد بی دوا و آن خستگی و زدگی از زندگی بی‌مقصد و بی‌معنی" است. اما باید دید که مرگ، این سراب دلکش، چه لذتی در بر دارد؟ سعادت؟ یا دست کم آرامش در فراموشی عدم؟ صادق هدایت این سؤال را نیز مطرح کرده و پاسخ وحشتناک آن را در داستان آفرینگان می دهد: مرگ هم مانند زندگی یأس‌آور است و جز تصور عرفانی نفرت انگیزی نیست.

لسکو بحث خود را با تشریح داستان کوتاه "آفرینگان" دنبال می‌کند و به عنوان نتیجه‌گیری، این جمله را از زبان یکی از قهرمانهای این داستان نقل می‌کند:

... روح هم می‌میرد. آنهایی که قوای مادیشان بیشتر است بیشتر می‌مانند. بعد کم کم می‌میرند. چطور بدون تن می شود زندگی جداگانه داشت؟ همه چیز روی زمین و آسمانها دمدمی، موقتی و محکوم به نیستی است. چرا ما به خودمان امید زندگی جاودانی را بدهیم؟

نوشتی لسکو که پیش از این به مقایسه هدایت با ادگار آلن پو و هوفمان اشاره داشته بود اکنون نیز از "مشابهت عجیب این نویسنده" با ژرار دو نروال (Nerval Gérard de) سخن می‌گوید:

این نویسندگان هر دو به آب و خاک خود و به ترانه‌های عامیانه علاقه دارند و در آثار هر دو ذوق به امور مرموز و عجیب دیده می‌شود. میان بوف کور و اورلیا (Aurélia) مشابهت بسیار می‌توان یافت و در اصفهان نصف جهان که سفرنامه ساده ای است، صفحاتی خواننده را

به یاد تأثیرات ایل دو فرانس (Ile de France) می اندازد که نروال در کتاب دختران آتش (Les Filles de Feu) بیان کرده است. البته گفتگوی تقلید در میان نیست زیرا هدایت پیش از آنکه نگارنده او را به مطالعه آثار نروال وادارد این نویسنده را فقط به نام می شناخت.

اینکه لسکو که در تابستان ۱۳۱۷ به ایران آمده است، تا چه زمان در تهران مانده است بر این نگارنده روشن نیست. به احتمال فراوان، نخستین اقامت او بیش از یکسال به طول نینجامیده و در تابستان ۱۳۱۸ تهران را به سوی دمشق ترک کرده است. از اطلاعاتی که مقامات بایگانی اسناد سیاسی وزارت امور خارجۀ فرانسه در اختیار نگارنده گذاشتند (نامۀ شمارۀ ۶۳۹۰ مورخ ۲۸/۱۲/۱۹۹۸) چنین بر می آید که در آغاز جنگ جهانی دوم (اول سپتامبر ۱۹۳۹ / ۹ شهریور ۱۳۱۸)، لسکو در دمشق است و در آنجاست که به دنبال بسیج عمومی، در دوم سپتامبر ۱۹۳۹ (۱۰ شهریور ۱۳۱۸) به خدمت زیر پرچم احضار می شود و تا ۲۵ اکتبر ۱۹۴۰ (۳ آبان ۱۳۱۹) به انجام خدمت وظیفه مشغول می ماند. در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۰ مهر ۱۳۲۰) به صورت موقت و در ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ (۴ اسفند ۱۳۲۰) با حکم رسمی به مقام مدیریت مدرسۀ عالی زبان عربی در دمشق منصوب می شود. در اول مه ۱۹۴۲ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۲۱)، لسکو به مسئولیتهای "دبیر انتشارات" و "کتابدار" در انجمن فرانسه در دمشق برگزیده می شود. با توجه به این اطلاعات، باید گفت که نخستین مأموریت تحقیقاتی لسکو در ایران مأموریتی یکساله بوده که در تابستان ۱۳۱۸ پایان گرفته است اما وی بار دومی نیز در سال ۱۹۴۲ (۲۱-۱۳۲۰)، به سفر تحقیقاتی به ایران می آید چرا که همچنان که خود او می نویسد در این سال در تهران بوده است و در ترجمۀ بوف کور از یاریهای گرانبهای صادق هدایت بهره برده است ("بوف کور" ترجمۀ فرانسه، مقدمه، ص. ۱۸). ازین که اقامت دومین دقیقاً در چه زمانی آغاز شده است و در چه زمانی پایان یافته است چیزی نمی دانیم همینقدر هست که از تاریخ (۲۵/۲/۱۹۴۳ معادل با ۱۶/۱۲/۱۳۲۱) و لحن نامۀ هدایت به لسکو که در اینجا به چاپ می رسد چنین می توان دریافت که در زمان تحریر نامه، مدت زمان زیادی از پایان گرفتن اقامت دوم لسکو در ایران نمی گذشته است.

نشانه ای دیگر ازین سفر دوم را در نامه ای می یابیم که به تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳ (۲۸ مهر ۱۳۲۲)، مدیر کتابفروشی دانش از تهران، به زبان انگلیسی به روزه لسکو نوشته است و به نشانی انجمن فرانسه در دمشق فرستاده است. برگردان فارسی این نامه که پس از پایان آن سفر

دوم نوشته شده، و از هدایت و کنجکاو‌یهای ذهنی و فکری او هم خبری می‌دهد، چنین است:
آقای عزیز،

بنا به تقاضای دوستان آقای صادق هدایت، به پیوست فهرستی از آخرین انتشارات ایرانی را تقدیم می‌کنیم. خوشوقت خواهیم شد که نسخی ازین کتابها و یا کتابهای دیگر را در مبادله با نسخه‌هایی از کتب موجود ادبیات فرانسه و از جمله از آثار خود شما عرضه کنیم.

خواهشمند است سه دوره از آثار خودتان را همراه منتخبی از آخرین آثار فرانسوی مانند

"Contrepoint par A. par [J. -] P. Sartre Imaginaire" و "Huxley, Ed. Stock" را برای ما بفرستید و صورت سفارشی خود را از کتابهای ما ارسال دارید.

فهرست آخرین انتشارات ما در زیر ارائه گردیده است. همراه با احترامات فائمه

پس در آن ایام جنگ جهانی دوم، که هم‌راه‌های عادی تماس مختل شده بود، به معرفی "دوستان هدایت"، کوششی هم شده بود که با برقراری نوعی مبادله و چه بسا معاوضه، دسترسی خوانندگان فارسی‌زبان به کتابها و نشریات فرانسوی سهل و ممکن گردد. البته از اینکه چنین تمهیداتی چه حاصلی داده است خبری نداریم اما لااقل می‌دانیم که در تهران آن سالها که هنوز حرف و سخنی از ژان پل سارتر و آگزیستانسیالیسم و یا آلدوس هاکسلی بر سر زبانها نبوده است آدمهایی هم در جستجوی دستیابی به آثار این کسان بوده اند. آن کتاب سارتر در ۱۹۴۰ انتشار یافته است که شاید هم عنوان آن را بتوان "تخیلی" ترجمه کرد و آن کتاب هاکسلی در ۱۹۲۷ در انگلستان چاپ شده و همان سالها هم به زبان فرانسه برگردانده شده است و محمود صناعی عنوان آن را به فارسی "نغمه‌های همساز" ترجمه کرده است (نگ: محمود صناعی، "آلدوس هاکسلی"، سخن، سال ۲، شماره ۲، بهمن ۱۳۲۳، ص. ۱۱۰ - ۱۰۵).

پس از آن دومین مأموریت تحقیقی در تهران، لسکو چه می‌شود؟

لسکو تا ۱۹۴۴ در دمشق است. در ۱۹۴۲-۱۹۴۱، مدیر مدرسه عالی عربی در دمشق است و از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۴ هم دبیر کل انستیتو فرانسه دمشق است. در ۱۷/۱۹۴۴/۸، در عداد کارمندان سیاسی وزارت خارج فرانسه در می‌آید و ازین پس به مشاغل و مأموریت‌های سیاسی می‌پردازد (تونس: ۱۹۴۵-۱۹۴۴، قاهره: ۱۹۵۳-۱۹۴۷، مکزیك: ۱۹۵۵-۱۹۵۴)

تهران: ۱۹۶۲-۱۹۶۰ ، عمان: ۱۹۶۸-۱۹۶۲ و بانکوک: ۱۹۷۲-۱۹۶۸) .
مأموریت او در قاهره (مصر) از اوت ۱۹۴۷ (۲۳ مرداد ۱۳۲۸) آغاز
می شود و او نخست دبیر اول شرق (Premier secrétaire d' Orient)
است و سپس رایزن دوم شرق (۱۹۵۳-۱۹۵۱) می شود. در تهران (۱۹۶۲-
۱۹۶۰) او رایزن اول سفارت فرانسه است . از تهران ، با عنوان و
مقام سفیر فوق العاده و مختار به عمان (هاشمی اردن) می رود
(۱۹۶۲-۱۹۶۸) و از آنجا هم با همین عنوان و مقام به بانکوک (
تایلند) گسیل می شود (۱۹۷۲-۱۹۶۸) . و این دیگر آخرین مقام و
مأموریت اوست (نگ: ۹۳۷ ، p. ۱۹۷۵ ، Annuaire diplomatique) .
ازین پس، همچنانکه فرزانه نوشته است دوران صبر و انتظار است و
سپس رویارویی با آن بیماری مرگ آیین.
روژه لسکو در روز سه شنبه ۴ فوریه ۱۹۷۵ / ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ در پاریس
در میگذرد.

ناگفته نماند که لسکو از جمله افسانان^۱ نیما یوشیج را هم به زبان
فرانسه ترجمه کرده است (نگ: یادنام^۲ هانری ماسه، تهران،
اتنشارات دانشگاه تهران، ۱۹۶۳، ص. ۲۵۸-۲۲۹) .
از روابط هدایت و لسکو در سالهای پس از آن اقامت دوم چه می
دانیم؟

در این زمینه در نامه های هدایت به شهید نورائی اشاره هایی می
یابیم که نقل آنها بیفایده نیست و می تواند روشنگر هم باشد.
مکاتبات هدایت با شهیدنورائی از ۷ ژانویه ۱۹۴۶ (۱۷/۱۰/۱۳۲۴)
آغاز میشود و با نام^۳ مورخ ۲۳ نوامبر ۱۹۵۰ (۲/۹/۱۳۲۹) هدایت که
در آن دوستش را از حرکت عنقریب خود به سوی پاریس خبردار می کند
پایان می یابد (نگ: صادق هدایت، هشتاد و دو نامه به حسن
شهیدنورائی، چاپ دوم با تصحیحات و اضافات، پیشگفتار: بهزاد
شهیدنورائی؛ مقدمه و توضیحات: ناصر پاکدامن، پاریس، کتاب
چشم انداز، ۱۳۷۹، ۳۲۲ ص.) .

نخستین بار در ۸ شهریور ۱۳۲۵ است که هدایت سراغ آشنایان خود را
در پاریس میگیرد: " ...از Henri Massé و Lescot چه خبری دارید؟
هانری ماسه مشغول چه کاری است؟ اگر او را دیدید سلام مرا
برسانید...". و بعد دیگر خبری نیست تا کتاب " افسانه ها " ی صبحی
به چاپ می رسد (۱۳۲۵) . هدایت در ۲۹/۱/۱۳۲۶ می نویسد که " از
کتاب اخیر صبحی که فرستادم يك جلد به لسکو بدهید" و بعد از آن در
نام^۴ ۲۴/۲/۱۳۲۶ باز می نویسد: " .. دو جلد کتاب اول صبحی را ، یکی
به اسم هانری ماسه و دیگری برای لسکو.. فرستادم. حالا برسد یا نرسد

دیگر نمی دانم... کتاب " زیر گنبد کبود" را برای لسکو می فرستم... " و بعد مثل اینکه شهید نورائی از لسکو و ترجمه اش از بوف کور نوشته باشد، هدایت در پاسخ می نویسد:

اینکه نوشته بودید لسکو خیال دارد حق ترجمه خود را به من واگذار بکند، جداً مخالفم و از گرفتن آن پرهیز خواهم کرد. این مطلب را مخصوصاً به او بگوئید. چون در مملکتی که در هیچ مورد حق آدم ادا نشده حالا کلاهدرداری از لسکو که زندگی درخشانی ندارد و زحمت ترجمه را کشیده و بعلاوه حق ترجمه برای ایران وجود ندارد خیلی مرد رندی است فقط ممکن است چند جلد از کتابش را برایم بفرستد..

در نام [دیگری] به تاریخ ۲۲/۴/۱۳۲۶، هدایت در پاسخ شهید نورائی که از چاپ دو داستان کوتاهی که او به زبان فرانسه نوشته بود صحبت می کند می نویسد:

راجع به چاپ دو حکایت فرانسه، در صورتیکه تصمیم گرفته اید خوب است يك نفر آنها را مرور بکند. مثلاً لسکو شاید بتواند این کار را بکند. یکی از آنها Sampingué به نظرم قابل چاپ نیست ولیکن آن دیگری Lunatique را بعد از اصلاح، مثلاً لسکو در دنباله بوف کور می تواند چاپ بکند.

و بعد اضافه می کند که

کاغذش تاریخ و آدرس نداشت. من یکی دو کتاب که خواسته بود به آدرسی که برایم فرستاده بودید ارسال کردم اما هنوز جواب کاغذش را نداده ام.

در نام [بعدی] (۱۸/۵/۱۳۲۶)، هدایت باز هم می پرسد که نمیدانم " افسانه های صبحی" به دست ماسه و لسکو رسید یا نه؟ و سپس اضافه می کند که "جواب لسکو را هنوز نفرستاده ام. فقط چند جلد کتاب از جمله زیر گنبد کبود را به آدرسی که داده بودید فرستادم. کاغذ خودش آدرس نداشت."

نشانی لسکو همچنان در نام [بعدی] (۶/۷/۱۳۲۶) هم مطرح است: " بهر صورت اگر آدرس Lescot را دارید برایم بفرستید. مدتهاست که کاغذی بدون آدرس فرستاده هنوز جوابش را نداده ام. آدرسی که قبلاً داده بودید [را] گم کرده ام."

از لسکو در نام [مورخ] ۱۱/۸/۱۳۲۶ هم خبری هست: هانری کربن، ایرانشناس فرانسوی که هر ساله نیمی از سال را در تهران می گذراند به هدایت خبر می دهد که " لسکو به قاهره رفته. مأموریت گرفته ". و هدایت اضافه می کند که " من بالاخره جواب کاغذش را ندادم... ". حدود ده ماهی بعد (۱۱/۹/۱۳۲۷)، باز هم به اشاره ای به لسکو در این نامه ها بر می خوریم: " با لسکو، من هیچ جور مکاتبه ندارم. دو سال قبل کاغذی نوشت جوابش را ندادم. فقط شنیده ام که در سفارت

فرانسه در قاهره است. حالا کجاست و چه می کند فقط خدا می داند! ”.

بار دیگری که صحبت لسکو در این نامه ها به میان می آید زمانی است که سخن از چاپ ترجمه فرانسوی بوف کور است. هدایت در تهران با نویسندگانی فرانسوی آشنا می شود به نام ژوزف برایتباخ (Joseph Breitbach) که البته خیلی هم مایل است که “معلوماتی” از او بخواند :

به او وعده دادم که ترجمه فرانسوی بوف کور در کتابخانه Grasset [گراسه] ممکن است چاپ شود و هر وقت چاپ شد از لحاظش خواهم گذرانید. مدتها گذشت. اخیراً کاغذی نوشته و بسیار اظهار وحشت کرده که رئیس این کتابخانه محکوم شده و چون ممکن است ترجمه این کتاب از بین برود حاضر است به فوریت اقدامات مقتضی را انجام بدهد به این معنی که با مترجم و با کتابخانه داخل مذاکره بشود و در صورت لزوم این ترجمه را در کتابخانه دیگر به چاپ برساند. باز هم بگوئید که خاج پرستان بیوفا هستند! من در جوابش نوشتم که مترجم از قراری که شنیده ام به مصر انتقال یافت و در این صورت کار بسیار مشکلی است که بتواند او را پیدا بکند و انگهی من دخالتی در این امور ندارم و هر کار که از دستش بر می آید می تواند بکند... (۲۷/۷/۱۳۲۷).

در این نامه ها آخرین باری که به لسکو اشاره ای می شود در نام مورخ ۱۳ خرداد ۱۳۲۹ است:

چندی پیش کاغذی از Lescot [لسکو] داشتم. راجع به چاپ ترجمه بوف کور نوشته بود و یکی از دوستانش Souppault که عضو Unesco است [را] به من معرفی کرد. چند شب پیش در تهران از او ملاقات کردم. آدم عجیب بامزه ای بود. مقداری وعده سرخرمن داد و حالا پاریس است...

فیلیپ سوپو از شاعران بنام فرانسه بود و از نام آوران مکتب سوررئالیست. او هم از جمله کسانی بود که بهنگام انتشار ترجمه فرانسوی بوف کور نقد ستایش آمیزی بر آن نوشت

(ننگ : (Ph. Souppault, «La Chouette aveugle », Journal de Genève, ۶/۹/۱۹۵۳

و این پایان اشارات هدایت است به لسکو. پس از این چه گفته است و در آن اقامت چند ماهه پاریس هیچ در فکر آن دوست و ترجمه اش از آن کتاب هم بوده است یا نه ؟ هیچ نمی دانیم. سالها پیش ، در آن نامه نوشته بود “از هم این حرفها گذشته، امیدوارم که یکروز در این دنیا، در یکطرفی همدیگر را ببینیم! ” اینطور هم نشده بود.

می دانیم که انتشار چاپ ترجمه فرانس بوف کور تا زمانی که هدایت در حیات بود عملی نشد. هدایت در آخرین ساعات هفتم و نخستین ساعات هشتم آوریل ۱۹۵۱ / ساعات پایانی هفدهم یا ساعات آغازین هجدهم فروردین ۱۳۳۰) آوریل ۱۹۵۰ / اردیبهشت ۱۳۳۰ در پاریس خودکشی می‌کند و لسکو که در آن زمان همچنان در مأموریت مصر است در ۳۱ مه ۱۹۵۱ / ۹ خرداد ۱۳۳۰ در "اخبار ادبی" (Nouvelles littéraires)، هفته‌نامه ادبی و بسیار معتبر فرانسه، مقاله‌ای می‌نویسد در رثای دوستش با عنوان "ایران، تنها سرزمین نفت نیست" که در همان زمان نادر نادرپور آن را به فارسی برگردانده است. (برگردان دومین این مقاله از حسن قائمیان است که نخست بی ذکر نام مترجم در کبوتر صلح (شماره ۴، اول تیر ۱۳۳۰، ص. ۳۱-۲۸) انتشار یافت و پس از آن هم با ذکر نام مترجم در: "نظریات نویسندگان بزرگ خارجی درباره صادق هدایت، زندگی و آثار او"، ترجمه حسن قائمیان، یادشده. برای تجدید چاپی ازین ترجمه نگ. : مریم دانائی برومند [گردآورنده]، ارزیابی آثار و آرای صادق هدایت، تهران، نشر آروین، ۱۳۷۴، ص. ۵۶-۵۳).

لسکو در این مقاله می‌نویسد که خبری کوتاه در روزنامه‌ها، مرگ صادق هدایت، بزرگترین نویسندگان ایرانی عصر ما را در پاریس اعلام کرد. افسوس که دروغای روزگار ما، این خبر تقریباً بیصدا گذشت. نهم آوریل، در کوچه شامپیونه [Championnet]، صادق هدایت، با روشی عمدتاً ساده و بیشک با خنده‌ای لبریز از گستاخی و تحقیر که یارانش بخوبی با آن آشنا بودند به زندگی خود پایان بخشید. او پاریس، شهری را که پیش ازینها در آن دانش آموخته بود، نخستین شادیه‌ها و درد های خود را در آن شناخته بود و نخستین آثار هنری خود را در آن پرداخته بود، برای مردن نیز برگزید. در باره زندگی او چیز کمی می‌توان گفت. بجز ایام دوگانگی اقامتش در فرانسه و بجز سفر نسبتاً کوتاه‌اش به هندوستان، تقریباً سراسر حیاتش در تهران، در زیر عادی‌ترین طواهر، علیرغم غنی‌ترین تجارب درونی او، سپری شد. هوش و استعدادش، صرفنظر از اصالتش، هم امکان‌ات پیروزی را به او عرضه می‌داشت، اما خصائص باطنی او، زندگی محقر و دردناکی برایش برگزید. با صداقت عظیم و فروتنی عمیق او، شهامت معنوی همراه بود که غالباً به رمیدن دیگران می‌انجامید. اما اگر رفتارش گاهگاهی او را درخور انتقاد برخی از هم میهنانش نشان می‌داد، هرگز هیچ دشمنی برای او نمی‌توان شناخت، در حالی که دوستانش برای او می‌گریند. روانی بدان گونه پاک، چنین تکریمی را نیز سزاوار است.

نام صادق هدایت بعنوان بنیانگذار اصلی ادبیات نوین ایران پایدار خواهد ماند. آثار او، عملاً جان [و توان] تازه ای به ادبیات ایران می‌بخشد؛ مسبب رستاخیزی که باید آینده‌ای برای این ادبیات تضمین کند برآزند [پیشین] نامدار آن. انقلابی این چنین، به یقین، برای ایران همان وفور برکتی را موجب خواهد شد که در کشور ما گروه پله یاد (Pléïade) [در قرن هفدهم] و رمانتیکها [در قرن نوزدهم] موجب شدند (روژه لسکو، "ایران تنها سرزمین نفت نیست"، ترجمه نادر نادریور، شاهد، ۴۲۴، ۱۷ تیر ۱۳۳۰، ص. ۴).

ازین پس بخش پایانی مقاله است که به بحث از آثار هدایت و مقام او در ادبیات معاصر ایران ادامه می‌دهد.

بار دیگری که لسکو در بار [هدایت می‌نویسد به مناسبت انتشار ترجمه] بوف کور است. همچنان که گفتیم این ترجمه را نخستین بار مجله قاهره (La Revue du Caire) در چند شماره متوالی خود منتشر می‌کند. چاپ این ترجمه در این مجله که در شماره‌های ۱۴۸ - ۱۴۷، فوریه - مارس ۱۹۵۲ (بهمن - اسفند ۱۳۳۰) آغاز می‌شود (ص. ۱۹۲ - ۱۷۲) در شماره‌های بعدی دنبال می‌شود (۱۴۹، آوریل ۱۹۵۲، ص. ۳۹۱ - ۳۶۷؛ ۱۵۱، ژوئن ۱۹۵۲، ص. ۱۸۵ - ۱۶۵؛ ۱۵۲، سپتامبر ۱۹۵۲، ص. ۲۶۳ - ۲۳۴ و ۱۵۳، اکتبر ۱۹۵۲، ص. ۴۳۵ - ۴۲۴). مجله قاهره، مجله‌ای است به زبان فرانسه که همچنان که از نامش بر می‌آید در قاهره منتشر می‌شود. سراسر مجله و مطالبش به زبان فرانسه است و تنها در روی جلد، نام مجله به عربی آمده است: لاریفی دی کیر.

در پشت جلد مجله، در معرفی آن و اهدافش چنین می‌خوانیم:

مجله قاهره، مهمترین مجله فرانسوی زبان در خاورمیانه، در خدمت مبادله فرهنگی میان شرق و غرب.

برنامه ما:

- شناساندن آثار اصلی زبان عربی، اعم از کلاسیک یا معاصر، به مردم جهان.

- مطلع ساختن روشنفکران اروپایی از گرایشهای مهم و مسایل فرهنگی که نخبه روشنفکران شرق را به خود مشغول می‌دارد.

- انتشار کلیه نوشته‌های مهم در بار تاریخ و تمدن مشرق، اعم از این‌که آثار متخصصان اروپا باشد یا متخصصان مصر و یا شرق.

- فراهم آوردن امکان برای نویسندگان فرانسوی زبان مصری تا آثار خود را عرضه کنند و در جهان سنجیده شوند.

- آگاه کردن محافل فرهیخته مصر و مشرق از گرایشهای روشنفکری و مهمترین آثار هنری غرب.

مجله در ۱۹۳۸ بنیاد گذاشته شده است. در دسامبر ۱۹۵۱ الکساندر پاپادوپولو (Alexandre Papadopoulos) مدیر مجله است و تا ۱۹۵۳ هم همچنان مدیریت مجله با او می‌ماند. در میان همکاران مجله هم نام بسیاری از بزرگان علم و ادب و شرق شناسی فرانسه را می‌یابیم. نویسندگان مصری فرانسوی زبان هم فراوانند. بی شک مجله از کمکهای مستمر دولت فرانسه هم برخوردار بوده است.

ترجمه بوف کور را مقدمه‌ای همراهی می‌کند با عنوان "صادق هدایت". در این متن، لسکو بسیاری از مضامینی را که پیش از این در مقاله کوتاه یاد شده‌اش به مناسبت خودکشی هدایت به اجمال متذکر شده بود با دقت و تفصیل بیشتری تکرار می‌کند. و این همان متنی است که بعدها که این ترجمه، بصورت کتاب منتشر می‌شود (۱۹۵۳) در مقدمه کتاب هم می‌آید (ص. ۲۰-۹) و تا آنجا که این قلم می‌داند تا کنون به فارسی برگردانده نشده است.

لسکو از ادبیات کهن فارسی می‌گوید و پیشینه هزار ساله‌اش، و این که در دوران ما، تحت تأثیر غرب برخی نویسندگان ایرانی چنین نیاز دیدند که خود را از چنین میراثی رها سازند و "هنر نوتری را در کشور خود پایه‌ریزی کنند" و هدایت از جمله ایشان بود و بوف کور مهم‌ترین اثر اوست.

از زندگی ظاهری او سخن کمی می‌توان گفت. استقلال فکری، حجب و فروتنی و خلوص باطن او موجب شده بود که در عمل، زندگی بی سر و صدا و رنجهای انسان نخبه‌ای را برگزیند که سازش و مصالحه نمی‌پذیرد. تنها رئوفت قلبی فراوان او، ذهنی همواره چالاک در یافتن جنبه مضحک امور و همچنین مدارا و تساهل با کسانی که دوست داشت، بی‌اعتنائی او به این جهان را تعدیل می‌کرد.

از این پس لسکو به اختصار از زندگی و آثار هدایت می‌نویسد و سپس در باره بوف کور می‌نویسد و در پایان از ترجمه خود می‌گوید:

شرایط گوناگون، انتشار این ترجمه را که متأسفانه پس از مرگ نویسنده صورت می‌گیرد به تأخیر انداخت.

وی در ۱۹۴۲ دوستانه پذیرفته بود که مرا در انجام آخرین اصلاحات یاری دهد، با این که به این ترتیب از کمکی ارزش ناپذیر بهره‌مند شدم اما خود از نواقص متنی که به چاپ می‌سپارم غافل نیستم. باز آفرینی زیباییهای یک اثر فارسی در زبان ما بدون ضایع کردن خصلتهای متن اصلی، با اینکه اغلب هم خوانندگانی اروپایی را سر در گم و مشوش می‌کند وظیفه‌ای دشوار است و ایرانشناسان به این نکته وقوف کامل دارند. در واقع زبان فارسی نه از آن حشو و زوائد، و نه از

تکرارهایی می‌هراسد که ذوق و سلیقه، ما را به پرهیز از آنها برمی‌انگیزد و نه از آن تصویرهایی که به طبع ما حیرت‌آور و یا پر آب و رنگ می‌نماید. بنابراین، ترجمه اگر نخواهد نامطلوب نماید گاهی باید از وفاداری به اصل دور افتد، ایجاز پیشه گیرد، چندین لفظ مترادف (خاصه صفات وصفی) را که بی‌آنکه غنایی در معنی پدید آورد در جمله‌ای آمده، در یک لفظ گرد آورد، برخی تشبیهات را تغییر دهد. امّا من چنین آزادیهایی را بر خود روا نداشتم، مگر آن زمان که به نظرم مطلقاً ضرور آمدند و آنجا هم که در شک بودم امتناع را مرجح دانستم. مثلاً به این ترتیب است که در ترجمه فرانسه، دهان قهرمان زن مزّ تلخ "کون" خیار" را دارد همچنان که در فارسی. شاید که این امر شگفتی خواننده را برانگیزد. امّا هر تصویر دیگری به متن لطمه فراوان می‌زند.

بالاخره نکته دیگری: ممکن است که چندین قطع کتاب بیش از اندازه متکلف و پرطمطراق - نظرم به آغاز قسمت اول است - و یا نا روشن و حتی نا منسجم جلوه کند. فراموش نباید کرد که نویسنده دانسته در پی چنین اثرهایی بوده است که ترجمان احوال بیماری می‌شود که سرگذشت خود را در فاصل میان دو هذیان‌گویی برای ما حکایت می‌کند. سبکِ عامداً مغلق رویداد نخست و سبکِ گاهی بسیار عامیانه و مبتذلِ رویداد دوم از دو وضع روحی متضاد ناشی می‌شود که خود باز هم این تقابل را شدت می‌بخشد.

این است هم آنچه به مناسبت انتشار نامه‌ای به تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۴۳ (مطابق با ۶ اسفند ۱۳۲۱) از صادق هدایت به رژه لسکو فراهم آورده شد. اکنون با مترجم بوف کور به زبان فرانسه آشنایی بیشتری داریم که چه زمان به ایران آمد و با هدایت چگونه آشنا شد و آن "رمان" هدایت را در چه زمان و چگونه به فرانسه برگرداند و بعد هم رابط او با هدایت چگونه بود و هدایت را چگونه می‌دید و چگونه می‌شناخت و مقام او را چه می‌دانست. در سطوری که گذشت از زندگی و فعالیت‌های آن سالهای پایانی "عصر طلایی" هم لحظه‌ها و تصویرهایی می‌بینیم (آن داستان تهی) "سخنرانی" برای رئیس اداره کل موسیقی کشور در بار موسیقی و اثرات آن بر جمادات و نباتات و حیوانات و استناد به تحقیقات دانشمندی هندی در خواب هم مرا رها نکرد: مثل این که ما جایی دعوت داشتیم. جای مهمی بود. مهم از این نظر که لباس بهتر و مرتب می‌خواست که ما نداشتیم. و بالاخره با همان سر و وضعی که داشتیم رفته بودیم. اینطور می‌نمود. در هر حال الان من روی لب تخت نشسته بودم و او هم روی زمین دراز کشیده بود. من گفتم: "بالاخره اصل قضیه چه بود؟ جمالزاده نوشته که سخنرانی بوده و شما

هم متن سخنرانی را نوشته‌اید و داده‌اید به دست سخنران و سخنران هم آن متن را به مناسبت مراسمی در برابر بزرگان و دانشمندان خوانده است و شما هم آن ته سالن نشست‌های و به ریش همه خندیده‌اید! الان اصلاً یادم نیست که آن مقاله‌ها در مجله موسیقی به عنوان متن سخنرانی چاپ شده است و یا به عنوان مقاله؟ در هر حال، آنها را سالها قبل خوانده بودم و همان موقع این حرف که عالم هندی اثر موسیقی بر گیاهان را کشف کرده توجهم را جلب کرده بود." در جوابم حرفهایی زد که من یادم نیست که روایت جمالزاده را تأیید کرد که کنفرانسی بوده و یا اینکه اصلاً مقاله‌ای بوده. و همان‌طور روی زمین دراز کشیده بود. عینک به چشم و با پیراهنی آستین بلند و سفید. و بعد من پرسیدم: "پس عکس‌العمل آن مدیر چی بود؟ مگر با شما رفیق نبود؟ یعنی نفهمیده بود؟ بعد هم نفهمید؟" از جوابی که داد فقط عصبانیت مدیر یادم مانده. و بعد هم گفت: " ما جوانهای ۲۳-۲۴ ساله بودیم. مدام آدم و عالم را دست می‌انداختیم. مدیر به خشم آمده بود، امّا خشم او دور میزی، در یکی از نشست‌های مشروب خوری، با چند تا گیلان و مقداری اخم و تخم و خوش و بش حل شد" و حالا دستهایش را زیر سرش به هم گره زده بود و سقف را نگاه می‌کرد. بیدار که شدم فهمیدم خواب صادق هدایت دیده‌ام و در آن میانه‌های خواب و بیداری تند حساب کردم که بینم در آن حوالی شهر یور بیست، سن هدایت چقدر بوده! و بعد با خودم و به خودم خندیدم. فس و فس در مقاله نویسی، این عواقب را هم دارد!)

حالا دیگر می‌رسیم به آن نام‌ها فرانسه که بدون خط خوردگی نوشته شده است. نامه پس از بازگشت لسکو از دومین اقامت خود در تهران نوشته و به دمشق فرستاده شده است. چه حرف مهمی دارد؟ اشاره‌ای به "شبه‌های ونک"؟ اشاره‌ای به ترجمه بوف کور که اگر هم در سفر نخستین آغاز شده باشد درین دومین مأموریت تحقیقاتی لسکو در تهران است که صورت نهائی خود را یافته است و اکنون لسکو می‌خواهد که هدایت آن را مجدداً بازبینی نماید و هدایت نمی‌خواهد "چرا که بیش از پیش پیر و تنبل شده‌ام"؟ و یا داستان حیواناتها : سگی که صاحبش نمی‌داند چگونه محبتش را به خود جلب کند و یا گربه‌ای که رفته است و باز نیامده است: "گربه بیچاره من و تنها تسلا من در این دنیای دون!؟"

تهران ، ۲۵/۲/۴۳ [۶/۱۲/۱۳۲۱]

روژ عزیزم،

مدتها پیش بود که آقای گدار شخصاً مرقوم شریف را به من داد.

کتابهای شما هم همانروز به دستم رسید. هزار بار تشکر. خیالتان راحت باشد توزیع فوری انجام شد. اینطور که معلوم است با وجود پیشگویی طالع بینتان، این قضیه موز قومی نگاری بکلی با شکست مواجه شده است.

سلام و ارادت فراوان مرا به "خانوم" برسانید. حالش چطور است؟ واقعا که جایش پیش ما در تهران خالی است.

بدرود شبهای زیبای ونک که هم اکنون دیگر در گذشته جا گرفته اید. يك خبر بد: قیمت مشروبات فوقالعاده بالا رفته، هر شب، من با الكل ۹۰ درجه، لبی تر می‌کنم.

وآن بیچاره "بالک" (Balek) مصیبت کشیده چه شد؟ اگر اتفاقاً تولید مثل کرد، باید یکی از پسران خویش را برای من کنار بگذارید. اما افسوس، گریه هم نکنید، که گرب بیچاره من و تنها تسلی من در این دنیای دون چند ماه پیش گم شد.

درباره بوف کور، فکر می‌کنم که مطلقاً لازم نیست که دستنویس را از نو بررسی کنم مگر اینکه شما بخواهید با فرستادن نسخه ای مرا خوشحال کنید چرا که من بیش از پیش پیر و تنبل شده ام.

پیغام شما را به کتابفروشی دانش دادم که همین اواخر هم ۱۱ بسته از کتابهایی را که برایش فرستاده بودید دریافت کرده بود اما هنوز صورتحساب را دریافت نکرده است.

بالاخره از هم این حرفها گذشته، امیدوارم که یکروز در این دنیا، دریکطرفی همدیگر را ببینیم! بهترین سلامهای من برای خانم و از طرف من این "بالک" بیچاره که با وجود هم محبتهای شما، دوستتان ندارد، را ببوسید.

بخت خوش و با مهر بسیار

صادق هدایت

۱۳۶ خیابان هدایت

تهران

پیوستها

۱- روزه لسکو (۱۹۷۵-۱۹۱۴)

۲- صادق هدایت، نام فرانسسه به روزه لسکو، تهران، ۲۵ فوریه ۱۹۴۳
[۶/۱۲/۱۳۲۱].

۳- مؤسس دانش، نام انگلیسی به روزه لسکو، تهران، ۲۱ اکتبر ۱۹۴۳
[۲۸/۷/۱۳۲۲].

۴ - "مجله قاهره"، روی جلد و پشت جلد شماره ۱۴۷-۴۸، فوریه - مارس
۱۹۵۲.

